۳۶۵۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مضار دزش
مؤلف نظام الدین احمد
مترجم
موضوع فرسنامه
شماره قفسه ۴۶۵۷
شماره ثبت کتاب
۵۰۷۷۹
۹۱۷۱
۶۲۱۱
۹۲۷۹
بازدید شد ۱۳۸۲
بازدید شد ۳۰ - ۳۰

مضمار دانش

خرس نامه

برازنده تخت و دیهیم داد — فرازنده چتر صاحب قرانی

شه ملک دین شاه عباس ثانی — که عالم ز عدلش بر او اره گشته

بهار جهان از رخش تازه گشته — ز اقبال او چشم بد دور باد ا

ز عدلش جهان جمله معمور باد ا — نهال عمر ابد پیوندش باد ا

پله عشرات رسیده و علفه کوس باوجود جمعیت اسباب کامرانی

از متابعت طبیعت گذشته پیوسته اقتدا بمنهج قویم شرع انوری فرماید

و در مقام اختلاف مذاهب قدم از مرتبه تقلید فراتر گذاشته

برازندهٔ تخت و دیهیم و افسر • فرازندهٔ چتر رضا جهانی
قرانی • شه ملک دین شاه عباس ثانی • که
عالم ز صیتش پر آوازه گشته • بهار جهان از رخش
تازه گشته • ز اقبال او چشم بد دور باد • ز عدلش
جهان جمله معمور باد • نهال عمر ابد پیوندش باد ایل
سیم پایهٔ طارم عشرات رسیده و غلغلهٔ کوس
با وجود جمعیت اسباب کامرانی از متابعت طبیعت
گذشته پیوسته اقتدا بمنهج قویم شرع انور میفرماید
و در مقام اختلاف مذاهب قدم از مرتبهٔ تقلید
فراتر گذاشته بروی و رای روشن مینماید در
عموم و معارف که معروض ضمیر اقدس بتقریب
کاوش تدقیق عشرب عذب تحقیق میرساند و جمیع
مسالک و طرق که بنظر کیمیا اثر رسیده بوسیلهٔ
رخش فلک فرسای همت بلند به پایان میرساند
از انجمله در اینوقت که از نجدی نژادان

معرکهٔ تاجداری و فرمان فرمایی بسیط ربع مسکون
عقده کشای بساط سپهر بوقلمون فرخنده
بخت نجسته فرخ طالع بلند شیر گیر بزم دلیری
ثابت قدم عزم جهان گیری کره کشای کارخانهٔ
عالم قبلهٔ مقصود طوایف امم بهین نتیجهٔ
التیام امتهات و آبای مهین مرجع سلاطین فرمان
فرمای گره وقار آسمان رفتار مرکز مدار ثابت و سیار
مرآت چهرهٔ نیّر اعظم کش قیصر و خاقان
وارث ملک کسری و سلیمان خلاصهٔ سلالهٔ
سیّد البشر رهنمای طریقهٔ اثنی عشر یگانه
درگاه سرمدی مقرّب بارگاه ایزدی مهبط
فیوضات نامتناهی مصدر آثار ظلّ الٰهی سپهر
کرم خسرو دین و دولت فروزندهٔ چهرهٔ ملّت
محیط سخا مرکز عدل و دانش بلند اختر
مطلع آفرینش ستانند تاج خاقان و قیصر

آهو تک تیز گام مجنون وش لیلی خرام با نعام عساکر
منصوره نامزد شده معروض نظرها یون اثر میگشت
باین تقریب تامل در غرائب صنایع ایزدی که در عموم
حیوانات و خصوص آن پریوشان زیبا جلوگر چه
مخفی و چه ظاهر است نموده فرمان قضا جریان بنام
ابجد خان دبستان فهم و خرد نظام الدین احمد
صادر شد که آنچه از فرس نامها و کتب معتبره سنجیده
میزان قبول باشد شیرازهٔ التیام بخشد و آن
لالهٔ کران بهار ابر شتهٔ تحریر کشیده تحفهٔ مجلس
فردوس مثال کل سازد و سواد نامهٔ فرمان معلّی
سرمهٔ دیدهٔ امید کشته غنچهٔ دل کل کل شگفت و
هزاران عقده از پیشانی خاطر کشاده همیان
همیان سجدهٔ نثار بساط شکرگذاری شده بمعاضدت
توفیق الٰهی و مساعدت توجّه پادشاهی بر حلهٔ
خامه تکاور مقصود گردید و این رسالهٔ شریفه
بمضمار دانش موسوم گشت و این کتاب بر مقدّمه

وسه مرحله مرتب است چون منظور بنده مقدمه
نبود بنا برین نوشته نشد **مرحلهٔ اوّل** در ذکر محامد
وذمایم وسائر آنچه تعلق بشناختن اسب دارد
واین مرحله برنه باب مشتمل است **باب اوّل** در
ذکر آیات قرآنی واحادیث که دلالت بر محاسن
اسب میکند قال الله سبحانه وتعالی وَاَعِدُّوا لَهُمْ
مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ
بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ یعنی آماده سازید از
برای کافران آنچه توانید از آلات جنگ که لشکر
بدان قوّة تواند یافت واسبان که بترسانید
بسبب آن دشمنان خدا را ودشمنان خود را
ومراد کفّار است وآخرین من دونهم لا تعلمونهم
الله یعلمهم ونیز بترسانید طایفهٔ دیگر از دشمنان
که شما ایشان را نمیدانید وخدا میداند ومراد ازان
منافقانند که دشمنی در لباس دوستی میکنند و در
بعضی روایات آمده که شخصی نزد حضرت رسالت

صلی الله

صلّی الله علیه وآله شکوه کرد که سنگ بخانهٔ او میاندازند
بی آنکه کسی دیده شود آنحضرت فرمود که اسبی غریب در
خانهٔ خود ببند بعد ازان این آیهٔ شریفه را تلاوت
فرمود ومراد از کافر آنی که شما نمیدانید وخدا میداند
فرقهٔ از جنّیانست پس آنمرد بفرموده عمل نمود وسنگ
انداختن برطرف شد وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ یعنی هرچیزکه در راه خدا
بدهید خواه قیمت اسلحه واسب وخواه نفقهٔ اسب
تمام میرسد بشما وظلم کرده نخواهد شد ودر کتاب من
لا یحضره الفقیه از سیّد وسرور کائنات علیه وآله افضل
الصلوات در تفسیر آیهٔ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنکه میدهند
مال خود را بشب وروز پنهان وآشکارا پس ایشانرا
مزدی هست نزد پروردگار ایشان وترسی نیست بر ایشان واندوهگین

که نزلت فی النفقة علی الخیل یعنی این آیه شریفه در باب نفقه
دادن باسب واقع و وارد شده و این اگرچه بحسب ظاهر
منافات دارد با آنچه شیعیان و سنّیان نیز از حضرت
روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلام نازل شده وقتی که مالک چهار درهم بود یکی را
روز و یکی را شب و یکی را مخفی و یکی را آشکارا تصدق
نموده امّا دفع منافات چنین کرده اند که در قواعد
اصولی مقرر شده که هرگاه آیهٔ قرآنی یا حدیثی در مقامی
وارد شود هرچه از آن مقوله باشد در آن حکم شریک
خواهد بود و شک نیست که این آیهٔ اوّل درباره حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده و هرگاه مؤمنی اسبی
بقصد ثواب داشته باشد و شب و روز و پنهان و
ظاهر نفقه بآن اسب دهد در حکم این آیهٔ کریمه شریک
خواهد بود و در بعضی از روایات بنظر رسیده که حق
سبحانه و تعالی بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم اسما

یعنی حقیقت هر چیز را باو فهمانیده فرمود که از مخلوقات
من چیزی را اختیار کن پس حضرت آدم اسب را اختیار
کرد حق تعالی باو وحی فرمود که اختیار نمودی عزّت خود
و عزّت فرزندان خود را مادام که باقی باشند بر روی
زمین و از کتابهائی که از کوهر محمد و مفاخر امام
محمد باقر علیه السّلام مروی است الخیر کله مقصودة فی نواصی
الخیل الی یوم القیمة یعنی مجموع انواع خیر و انتفاع
در موی کاکل اسب بسته است تا روز قیامت از اینجهت
که خیر و برکت در هر چیز یاد آخر و دست یعنی باعث
اجر و ثواب یا دنیوی یعنی موجب لتذاذ این عالم و قسم
دیگر بر دو وجه میتواند بود اوّل بخست بالذات که منفعت
جدا از آن چیز نباشد مانند خورش و پوشش نسبت
بماکول و ملبوس و ادراک و احساس بمدرک و محسوس
دوّم بالتعرض چون ارباح تجارات نسبت برأس
المال و محصول تولّدات نسبت بوارضین و مواشی

وهريك ازين دو برد وكونه ميباشد چه انتفاع
باستلزم افناي آن متاعست يا ابقاي آن
نيز ميسر است وهيچ شبهه نيست كه جميع انتفاع
از اسب متمشي ميشود از اينجهت كه در قسم اول و سبيل
جهاد كه عمدهٔ عبادات است ميكردد وهمچنين
زيارات مشاهد مشرفه وبرادران مؤمن بآساني
صورت ميبندد ودر سائر اقسام عموم التذاذات
حاصل ميشود وچون خوردن كوشت وپوشيدن
وملاحظهٔ صورت وجمال وسرعة حركت وانتقال
وتسلط بر دشمن در معركها وخلاصي از مخاوف
ومهالك ومورد خريد وفروخت وكره ونتاج
كرفتن واز كثرت منافع وخيرات اطلاق لفظ
خير بر اسب در كلام عرب شايع ومتعارف است
ودر كلام الله مجيد در قصهٔ فوت نماز حضرت سليمان
باين لفظ مذكور است آنجا كه ميفرمايد كه نعم العبد

از منفعت باشد پس مجموع خيرات لازم آن خواهد بود
والله اعلم ودر كتاب مذكور از آنحضرت منقولست
تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة يعني روزي
عالم را اكر بده قسم كنند نه قسم ازان مخصوص چهارپايانست ونيز ازان حضرت روايت شده كه خطاب
نيكي از اصحاب فرمود كه اشتر بر دابة فان منها
لك ورزقها على الله يعني خريد اري كن اسبي كه
نفع آن از تو خواهد بود ورزيش با خدا يتعالى
وباز ازان حضرت نقل شده كه من سعادت المؤمن
دابة يركبها في حوايجه ويقضي عليها حقوق اخوانه
يعني از جملهٔ سعادتهاي مؤمن آنست كه چهارپاي
داشته باشد كه سوار شود از براي كارسازي
مهمات خود وبراورد حقوق برادران مؤمن را
خواه در بيماري وباز آمدن از سفر وسائر مواضع
بديد ايشان رود ودر كتاب كافي وتهذيب از

صاحبان

آنحضرت روایت شده که من اشتری دابة کان
له ظهرها و علی الله رزقها یعنی هر کس که خریداری
کند چهارپائیرا پشت آن از برای او خواهد بود
و روزیش بر خداست و در کافی و در تهذیب و
کتاب من لا یحضره الفقیه از آنحضرت مذکور است
که خطاب بشیعیان خود کرده که اتخذوا الدابة
فانها زین و یقضی علیها الحوایج و رزقها علی الله
جل ذکره یعنی پیدا کنید چهارپایانرا بدرستی که آن
زینتی است و کارها بسبب آن ساخته میشود و روزی
آن بر خداست مرویست از حضرت امام رضا علیه السلام
که من ربط فرسا عتیقا محبت عنه فی کل یوم ثلث
سیات و کتبت له احدی عشر حسنة و من ربط هجینا
محیت عنه فی کل یوم مئتان و کتبت له ست حسنات
و من ربط بوزونا یزید به جمالا او واحدة و کتبت له
ست حسنات یعنی هر کس ببندد اسب نجیبی که

الدابة یعنی بندهٔ خوبی بود سلیمان بدرستی که او رجوع
کننده بود بسوی پروردگار خود از عرض علیه بالعشی
از اینجهت که عرض کرده شد باو در وقت عصر که هنگام
نماز بود در بین او الصافنات الجیاد اسبان خوب
که در ایستادن دو دست و یکپا در زمین میگذارند
میدهند و از پای دیگر گوشهٔ پا بر زمین مینهند
و در حدیث آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظهٔ اسبان شد تا وقت نماز گذشت و آفتاب
غروب کرد فقال انی احببت حب الخیر حتی توارت
بالحجاب پس گفت بدرستی که بر گزیدم دوستی خیر را
از ذکر پروردگار خود تا آفتاب در حجاب مغرب مخفی شد
و مراد از دوستی خیر محبت اسبانست که بسبب اشتغال
آن از نماز غافل شد بعد ازان استدعا از ملائکه
نموده گفت ردوها علی یعنی باز گردانید آفتاب را بر من
فطفق مسحا بالسوق والاعناق پس شروع کرد
در مسح کردن بساقها و گردنهای آنحضرت و هم

یاران او که باین تقریب نمازشان فوت شده بود
واین مسح کردن بجای وضو ساختن بود در دین
ایشان ولفظ سوق واعناق بصیغهٔ جمع تعلق
دارد باعتبار آنجماعت اینست تفسیر این آیه
چنانکه از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
وارد شده ومکنست که مراد از لفظ کله در حدیث
مذکور جهاد با دشمنان دین باشد که اساس
ایمان وبر جمیع عبادات مقدمست وچون جهاد
با دشمنان وایمنی وتوانائی وکل خیرات منحصر
در اسب از اینجهت در قسمت غنایم پیاده را
یک سهم وسواره را دو سهم یا سه سهم میدهند
بنا بر اختلاف مذاهب فقها در این مسئله واگر شخصی
دو اسب داشته باشد بجهت هر یک جداگانه حصه میگیرد
واحتمال دیگر در اینمقام آنست که چون اسب موصوف
بیمنت چنانکه از روایات دیگر مستفاد میشود
ومعنی بیمنت آنست که در هر باده مستلزم نوعی

پدر ومادرش عربی باشد محو کرده میشود هر روز
در نامهٔ اعمال او سیئهٔ وبدی ونوشته میشود
یازده خوبی وهر کس به بندد اسب هجین یعنی آنچه
پدرش عربی ومادرش یا بالعکس باشد محو میشود هر
روز از وده بدی ونوشته میشود برای او ده خوبی
وهر کس به بندد یا بولی بقصد زینت یا قضای حاجت
یا دفع دشمن محو میشود هر روز از ویک سیئه ونوشته
میشود شش خوبی واین حدیث تتمه دارد که آن
مشتملست بر بیان بعضی از علامات خوب که در اسب
میباشد با بعضی از احادیث دیگر که مناسبست
در جای خود مذکور میشود انشاء الله تعالی

باب دویم

در شناختن سال اسب از دندانها بدانکه اسب نجیب را
از روز پنجم تولد تا نهم شروع در برآمدن دندان میشود
شش زیر وشش بالا برمیاید چهار از انجمله در میان
واقعست دو از پائین ودو از بالا که در لغت آنها را
ثنایا گویند وچهار دیگر را واسطات وچهار دیگر که

بعضی دو یا سه دندان را که پهلوی ثنایا گویند
واسطات نامند بعضی هم دندان را با ثنایا گویند

براطراف ته رباعیات کوبند و در سال اول مجموع
دندانها کوچك و نرم و سفید میباشد بزنك صدف
و در سال دویم مایل بزردي و در اواسط سال سیم
شروع در افتادن ثنایا شود و در آخر همین سال
دندانهاي بزرك براید و در سال چهارم بهمین
عنوان واسطات افتاده بعوض براید و در سال
دیگر رباعیات چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندانها
دوازده گونه افتاده عوض آنها دندانهاي بزرك
مایل بزردي برآمده باشد تا این مرتبه بسبب کثرت
و تواتر تجربه دلالت علامات معلوم شده است اما
مراتب بعد ازین از بعضی کتب مفهوم چنین شده که
چون ششسالگی شود سرهاي دندانها سیاه شود
و در سال هفتم سیاهی ثنایا بزنك عسلی مبدل شود
و در هشت سالگی واسطات بدان رنك شود و در
نه سالگی رباعیات و چون ده ساله شود رنگ
ثنایا متغیر شده کم رنك شود و در سال یازدهم

واسطات

واسطات چنان شود و در سال دوازدهم رباعیات
و در سیزدهم همچنان باشد و چون چهارده ساله شود
دندان بالا از رباعیات سفید شود و در سال پانزدهم
مجموع رباعیات سفید شود و در سال شانزدهم و
هفدهم ثنایا نیز بترتیب سفید رنك گردیده در هجده
سالگی تمام دندانها سفید باشد و در سال نوزدهم
ثنایا میل بزنك خاکستری نماید و در سال بیستم مجموع
خاکستري رنك شود باین ترتیب که اول از ثنایا شروع
شود و آخر برباعیات رسد و در سي سالگی بجي و سیستي
در دندانهاي آن پدید آید بهمان ترتیب در سال دیگر باز
بهمان ترتیب جنبش و حرکت آید و در سي و دو سالگی
مجموع بیفتد و از علف خوردن باز ماند و نادر میشود
که اسب باین سن برسد و در باب این علامات اختلاف
بسیار در نسخها بنظر رسیده آنچه باعتماد نزدیکتر
بود نوشته شد و ظاهر اد این معنی در اسبها
نیز اختلاف میباشد و در اکثر این اختلاف است

ودراین مراتب حکم جزم نمیتوان کرد واسب را دندان
چند بغیر از این دوازده دندان میباشد چهار از آن
جمله از نیاعبات آنطرف تر است آنرا قراوخ گویند و
تتمه را الخراس وچون احوال آنها مضبوط نیست
از اینجهت مذکور نشد وغایت قوت وکمال اسب در
سال دوازدهم است وچون ازان مرتبه گذشت شروع
در تنزل میکند ومشهور است که اگر اسب را خصی کنند
در هر سال که باشد در همان نشان میماند ودندانهای
او چندان متغیر نمیشود **باب سیم** در ذکر رنگها
چهره پردازان حقایق کونا کون چنین تصویر کرده اند
که الوان اد وطرف میباشد یکی سیاهی محض که ازان
تیره تر نباشد ودیگری سفیدی بحت این دو طرف
رنگها بسیط ومرکب غیر محصور متصور است که
بعضی ازانها در بعضی لغات مسمی باسمی معین شده
مانند بنفش وسبز وبعضی را چون نامی معلوم نیست
در هنگام تعبیر بچیزی که شبیه باشد نسبت میدهند

مانند

مانند عسلی وجوزی وبزعم محرر این حروف اصل رنگها
در اسب شش است سیاه وسرخ وزرد وکبود وخاکستری
وسفید وباقی رنگها باز میگردد ویا از اینها مرکب میباشد
چنانکه از ملاحظه تفصیل آن معلوم میشود اما رنگ
سیاه که عرب آنرا ادهم گوید آنچه در کمال تیرگی باشد
ودیگر همچنین آنچه برنگ قیر وکاویش باشد خوب
میدانند مگر بعضی را که سرخی در چشم هست که آن
دیوانه ولگدزن وسرکش خواهد بود واسبی که در حوالی
سوراخ بینی سرخی داشته باشد وشکمش بزردی زند عرب آنرا
احوی گوید نیز خوب میدانند واز رنگهای سرخ آنچه مایل
بسیاهی ویال ودم او سیاه باشد که آنرا کمیت گویند از
همه رنگها بهتر است ودر کرما وسرما وگزیدن پشه ومگس
وزنبور وکیک وتشنگی وگرسنگی وامراض وسختی آن از همه
صبورتر است وآن بر چند قسم است بعضی مایل بسیاهی
وبعضی بسرخی وبعضی صاف وبعضی تیره وضابطه در
جمیع اقسام آنست که هرگاه یال ودم آن سیاه باشد

آنرا کمیت گویند و اگر سرخ رنگین یا مایل بسفیدی باشد
اشقر گویند و بهترین رنگهای اشقر آنست که بکل
ارمنی شبیه باشد و اسبان اشقر تندو و زود میباشند
اما سم و کم ایشان سست میباشد و صبر بر گرسنگی و تشنگی
ندارند و آنچه از کمیت و اشقر کم رنگ تر باشد مثل گل سرخی که
ازان گلاب گرفته باشند که شایبهٔ از رنگ دیگر در آن نداشته
باشد خوبست و از رنگهای زرد که آنرا اسمند گویند آنچه
بزردی تخم مرغ ماند و کلها بقدر درهم از اصل بدن
کم رنگ تر داشته باشد و آنچه برنگ صندلی باشد
و زانو و یال و دم او سیاه باشد بر داشت و از یال تا دم
خطّی سیاه کشیده باشد بسیار خوبست و اسبی که
سبز و سیاه باشد خنک و کبود گویند و رنگ آن
مرکب از سیاهی و سفیدی است بعضی از تارهای موی
آن سیاه و بعضی سفید است آنرا خوب میدانند خصوص
بعضه که کلهای مایل بسرخی بقدر درهم داشته باشد
و کبود خاکستری که هر تار موی او خاکستری رنگ است بدان

و این قسم از جملهٔ خمسهٔ الوان شمرده شده و آن اسبان
سفید را که اشهب گویند بعضی را که دهن و پیشانی
و دست و پا و چشمها و دم و یال و سم سیاه باشد
بسیار خوبست و مبارک فاما اگر دست و پا و سم او
سفید باشد آن ضعیف و سست میباشد و دیگر از
رنگها آنچه ابرش گویند یعنی نقطهای کوچک مخالف
رنگ اصل بدن داشته باشد چندانی خوب نیست و
دیگر همچنین مدبّر یعنی آنچه بجای نقطهای کوچکست
نقطهای بزرگ باشد و ملمع مثل پلنگ بلاسته
همچنین ابلق و مشهور اینست که اسب نجیب عربی ملمع و
ابلق نمیباشد اینست خلاصهٔ الوان که مذکور شده
عربان از برای هر یک از رنگهای مذکور اقسام اثبات
کرده اند و هر یکرا نامی نهاده اند و چون در خوبی و بدی
آنها فرقی چندان نکرده اند از اینجهت قلمی نشد و مؤلف
کتاب اقوال کافیه چنین نقل کرده که عبد الملک بعد از
آنکه با مروان حمار جنگ و جدال بسیار کرد و اکثر لشکر

اوکشته کردید قرار برفرار داد ولشکر مروان از پی او
میتاخت در اثنای کریختن غلامی که با او بود فرمود
که از عقب نگاه کن وببین که از لشکر مروان کسی بما
نزدیک رسیده غلام گفت نفری براسب سفید سوار
از سپاه پیش افتاده وبما نزدیک رسیده شیبان متوجه
بجانب آفتاب شد وغلام را فرمود که رو بآفتاب بران
که اسب سفید تاب مقابله آفتاب ندارد وبعد از ساعتی
باز غلام را گفت که ملاحظه کن غلام بعد از ملاحظه
گفت شخصی براسب سیاه سوار بما نزدیک شده فرمود که
درمیان کل وزمین سست بران که اسب سیاه در زمین
سست وکم توانائی ندارد باز بعد از زمانی غلام را آگاه رسید
غلام گفت سواری براسب اشقر اینک میرسد فرمود که
درمیان سنگستان وزمین صلب بران که سم اسب
اشقر سست میباشد باز بعد از لحظه پرسید غلام
گفت سواری براسب کمیت نزدیک رسیده وبجسب
اتفاق آن غلام نیز براسب کمیت سوار بود وشیبان چون

میدانست که گریختن از کمیت میسر نیست وهیچگونه
عاجز نمیشود اسب خود را بغلام داده واسب او گرفته
سوار شد وبسوی دشمن بازگشت وآنرا بقتل رسانید
ودیگر برگشته باز شروع در گریختن کرد تا هنگامی
که از دشمن نجات یافت **باب چهارم** در ذکر غرّه و
تحجیل وسائر علامات که از اختلاف الوان یافت
شود بدانکه هر اسبی که یک رنگ وبی نشان باشد
آنرا بهیم ومصمت گویند وسفیدی که بر سر بالای
تا بلب بالا باشد آنرا شمه واسب را اشمه گویند
وسفیدی پیشانی اگر بقدر درهم یا کوچک تر باشد
آنرا اقرحه واسب را اقرح گویند واگر آن سفیدی
بزرگتر باشد آنرا اغرّه گویند واگر کشیده باشد
آنرا اغرّه سائله گویند وسفیدی که بر چهار دست
وپا باشد یا بر دو پا وبیکدست باشد ویا دو دست
ویکپا باشد آنرا تحجیل واسب را محجّل گویند وچون
ذکر بعضی از علامات در احادیث وارد شده مناسب

چنانست که اولا آن احادیث پرداخته شود و
بعد ازان اقوال علماء سلف مذکور گردد و در کتاب
من لا یحضره الفقیه از سید کائنات صلوات
الله علیه و آله چنین منقول است که الخیل معقود
بنا صیتها الخیر الی یوم القیمة و النفقة علیها فی
سبیل الله کالباسط یده بالصدقة لا یقبضها
فاذا ما عدت شیئا منها فاعد اقرح ارشم محجل
الثلثة طلق الیمین کمیت اثم اغر تسلم و تغنم یعنی
خیر و برکت در کاکلهای اسبان بسته است تا روز
قیامت و هر کس نفقه دهد اسبان را در راه خدا
مانند کسیست که دست بصدقه دادن گشاده
باشد پس هر گاه خواهی اسبی از برای خود مهیا سازی
آماده کن از آنچه اقرح ارشم محجل الثلثة مطلق الیمین
کمیت باشد یعنی اسبی که پیشانی او و سر بینی و دو پا
و دست چپ او سفید و دست راستش بهمان رنگ
اصل بدن و رنگ اصل بدنش کمیت باشد و بعد ازین

علامات

علامات میفرماید که ثم اغر یعنی بعد ازان علامات
اسبی است که غره داشته باشد باز میفرماید تسلم و تغنم
یعنی اگر این اوصاف و علامات اسبی داشته باشی سالم
خواهی بود و غنیمت خواهی برد و در کتاب مذکور از صد
نشین مسند ارتضا یعنی حضرت امام رضا علیه
التحیة و الثنا روایت شده که فرمود که اهدی امیر المؤمنین
علیه السلم الی رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة افراس
من الیمن فاتاه فقال یا رسول الله اهدیت لک اربعة
افراس قال صفها قال هی الوان مختلفة قال فیها ورد
قال نعم قال فیها اشقر یه وضح قال نعم قال فامسکه
علی قال وفیها اکیتان اوضحان قال اعظمهما بنیک
قال والرابع ادهم بهیم قال اربعه واستخلف بنفقه
لعیالک انما یمن الخیل فی ذوات الاوضاح یعنی هدیه
آورد امیر المؤمنین علیه السلم بسوی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله چهار اسب از شهر یمن و گفت ای فرستاده
خدا هدیه آورده ام از برای تو چهار اسب حضرت فرمود

ذکر کن اوصاف آنها را گفت رنگهای مختلف دارند
آنحضرت پرسید که دران میان اسب اشقر او ضح
یعنی آنچه سفیدی بر دست و پای او یا پیشانی او
بوده باشد امیر المؤمنین علیه السلام گفت بلی حضرت فرمود که
آنرا از برای من نگاه دار امیر المؤمنین علیه السلام گفت دو
کمیت او ضح نیز هست حضرت فرمود آن دو را بفروش
خود امام حسن و امام حسین علیهما السلام گرامت نما
گفت چهار درم بهیمست یعنی سیاه یکرنگ فرمود
آنرا بفروش بجهت نفقهٔ عیال خود پس بدانکه بدرستی که
میمنت و مبارکی اسب منحصر است در آنها که او ضح
باشند و این حدیث نیز در کتاب کافی مذکور است
باندک تفاوتی و تتمه نیز از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت شده که بعد از نقل این حدیث فرموده که کرهنا
من الدواب البهیم کلها الا الحمار و البغل و کرهت شبهة الاوضاح
فی الحمار و البغل الا لون و کرهت القرح فی البغل الا
ان یکون به غرة سائلة و لا اشتهیها علی حال یعنی

مکروه و ناخوش است در نزد ما آنچه از چهار پایان
که یکرنگ باشد مگر الاغ و استر و ناخوش میدانم من
نشانهٔ سفیدی را در الاغ و استر و همچنین ناخوش
میدانم سفیدی پیشانی را در استر مگر آنکه آن
سفیدی تا سر بینی او رسیده باشد و بهر تقدیر
خواه تا سر بینی او رسیده و خواه نرسیده که خواهان
او نیستم و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه از ان
امام معصوم مرویست که من اربط فرسا اشقرا
اغرا اوا قرحا فان کان اغرا سائل الغرة به وضح
فی قوائمه فهو احب الی و لم یدخل بیته فقرا ما دام
ذلک الفرس فیه و ما دام فیه ملک صاحبه لم
یدخل بیته حیف یعنی هر آنکه ببندد اسبی اشقر ضا
قرحه یا اغره پس اگر اغره سائله داشته باشد و سفیدی
در دست و پای آن باشد دوست تر میدارم او را
و داخل خانهٔ او نمیشود فقر و احتیاج و تا آن اسب
در آن خانه است ظلم داخل خانهٔ او نمیشود و این تتمه

حدیثی است که در باب اوّل مذکور شده و نیز در کتاب
مذکور از انحضرت منقول است که من خرج من منزله
او منزل غیره فی اوّل غداة فلقی فرسا اشقر ابرا و
ضاح یورک له فی یومه وان کانت به غرّة سائلة
فهو العیش ولم یلق فی یوم ذلک الا سرورا و قضی
الله حاجته یعنی هر کس از خانهٔ خود یا خانهٔ دیگری
غیر خانهٔ خود بیرون رود در اوّل روز و برخورد
باسبی اشقر که سفیدی در پیشانی یا بر دست
و پا داشته باشد مبارکست از برای آن روز و اگر
آن اسب غرّه سایل داشته باشد تمام آن روز بر او
عیش و شادمانی و خوشی است و خیر بسوی او آورد
حاجات او را اینست آنچه از احادیث مستفاد شده
و از کتب این چنین معلوم شده که غرّه و قرحه و محجل
میمون و مبارکست خصوصًا اسب سیاه چهار دست
و پا سفید که پیشانی و لب بالای او سفید باشد
و همچنین اسبی که دو پا و دست چپ او سفید باشد

و دست

و دست راستش هم رنگ بدنش باشد آنرا مطلق
الیمین گویند از هر رنگ که چنین بوده باشد بسیار
مبارکست و اگر یکدست یا هر دو دست سفید باشد
و پاها سفید نباشد آنرا اعصم میخوانند و بد میدانند
امّا در صورتی که دو دست آن سفید است و
پیشانی نیز سفید باشد آنرا چنانی بد نمیدانند
و اعصم نمیگویند و اگر یکپا سفید باشد آنرا اجل
گویند و نیز بد ندانند خصوص اگر پای راست
سفید باشد یا پیشانی خوب میدانند و در اشعار
عربی آن هست و اگر یکدست و یکپا خلاف یکدیگر
سفید باشد یعنی یکی از راست و یکی از چپ بد
میدانند و آنرا اشکال و اسب را مشکول میگویند
و در تفسیر اشکال بعضی یکی از چهار دست و پا
مطلق و باقی مجلّ و بعضی یکی از انجمله مجلّ و باقی
مطلق گفته اند و آنچه در اوّل گفته اند اصحّ است
و بعضی گفته اند که اگر مشکول سفیدی در پیشانی

داشته باشد مکروه نیست واسبی که در پیشانی
موئی چند سیاه داشته باشد که آنرا غرّه یا قرحه
شهبا گویند وهمچنین اگر بعوض غرّه خطّی سفید
از چشم کشیده باشد یا در سفیدی غرّه خطّی سیاه
باشد که براه بیرون نداشته باشد این هر سه قسم را
بد میدانند واسب چشم کبود خصوصا که یکچشمش
کبود باشد آنرا خیف گویند وبد است وهمچنین
اسبی که بر زبانش خطّی چند سیاه باشد یا در اندرون
دهان یا در خصیه یا در سفیدی چشم نقطهای
سیاه داشته باشد یا در سیاهی چشم نقطهای
سفیدی یا بر خصیه موی‌های سیاه داشته باشد
همچنین اگر بعضی تارهای موی دمش بعضی سفید و
برخی سیاه یا برنگ دیگر باشد آنرا بد میدانند و بعضی
گفته اند که اعصم اگر سمش سفید باشد بد است و
الّا چندانی بد نیست واسبی که سینهٔ اش بقدر
ماه یکشبه یا بیشتر یا کمتر سفید باشد آنرا مبارک

باب پنجم در ذکر آنچه تعلّق بهیات اعضای اسب دارد
گوشش باید راست وتنک چون گوش آهو باشد وبقدر
بلند واز یکدیگر دور واندرونش پر موی نباشد ومژش
بطرف راست یا چپ مایل وپیشش سست امّا نه بمرتبه که
مایل بافتادن باشد وبلندی استخوان میان دو گوش
که محلّ رستن موی کاکل است از هر دو یکسان دور باشد
وموی کاکل بلند وپیشانی بیگوشت وچون پیشانی
شیر وکاوپهن ودور وقتی که در استخوان بالای چشم
تنک وپر باید وبر آمدگی بالای چشم زیاده بلند نباشد
وچشم هرچند سیاه وصاف وصاف باشد مانند
چشم آهو بهتر است ودر وقت نگاه کردن باید که
نظر بلند وچشم را کشاده دارد وتند نگاه کند و
اگر بعد از تعب و ماندگی بسیار چشم را تنک ونظر را
افتاده داشته باشد یا بیک چشم نگاه کند ودر وی
بجانب آن چشم مائل دارد چندان عیب نیست وپلک
چشم رقیق وتنک باید واگر غلیظ باشد بمرتبه

که هنگام چشم بستن دشوار بیکدیگر رسد عیبی عظیم است
و باید که نور نظرش ضعیف نباشد و شبکور و استخوان
بینی اش راست و بیکوشت باشد و هیچ برآمدگی
و فرورفتگی نداشته باشد و سوراخهای بینی هرچند
کشاده تر و نزدیک بیکدیگر باشد بهتر است و لبها
باریک و بلند باید و دهان فراخ و موضع برآمدن
دندانهای آخرین یعنی اضراس قوی و پهن باید
میان لب و پشانی هرچند دورتر و صفحهٔ رو کشیده
تر باشد بهتر است و مجموع سر و روی بیکوشت
و نازک پوست و بلند و افراخته و فرجه میان
دو استخوان زیر کلو فراخ باید چنانکه دو انگشت
سر اسر گذرد و از کردن جائی که بسر اسب پیوسته
که عرب آنرا فایق گوید بلند باید که آنجا که بلند باشد
تمام کردن بلند خواهد بود و کردن هرچند بلند
تر است بهتر است و موی یال نیز بلند باید بود و
گوشت پاره که در دو طرف کردن میباشد در آنجا

که مویهای ضعیف یال برآمده هرچند قوی تر باشد
بهتر است و دلیل بر قوت کردن است و کردن پهن
باید و اسبی که کردنش کوتاه باشد و کرد معیوب میدانند
و مجموع کردن از پشت افراخته تر و بلند تر و میانش از
طرفین برآمده تر باید و اگر اصل کردن با میانش افتاده
باشد مذموم است و برآمدگی آخر یال بلند
از شانه دور و شانه پهن و پشت کوتاه و بر پشت و
افتاده و سخت باید چنانکه اگر دست بزنند پشت را
اندازد و کفل با پشت پیوسته و در میان کوتاه
و دو اسب نر بلند باید و ران و کفل پهن و پر گوشت
چنانکه رانها از یکدیگر دور باشد و دو طرف کفل باید
یکسان باشد بمرتبهٔ که هیچیک برآمده تر از یکدیگر
نباشد و استخوان دم راست و کوتاه و موی دم باید بلند باشد
و مکروهست که دم را بیکطرف مائل دارد و کج گیرد و
این علت در عادت میباشد و همچنین مکروهست
که دم را بیکطرف گیرد و از کفل بیرون آمده تر باشد و این

برآمده تر بودن در اصل خلقت میباشد و نرپرکردن
آنجاکه سینه بند می بندند پهن باید و اصل سینه
نیز پهن و کشاده و پر باید و دو کوشت پاره که از دو
طرف سینه است بیرون آمده تر باشد بهتر است
و برآمدگی هر دو طرف یکسان باید و استخوان پهلوها
قوی و بیکدیگر پیوسته و شکم کشاده و کشیده باشد
و دو خصیهٔ اش مثل یکدیگر باشد و بسیار بزرگ
و آویخته نباشد و اگر یکی بزرگتر از دیگری باشد یا
اصل یکخصیه داشته باشد معیوب خواهد بود و ذکر
بلند تین مکروهست و استخوان بازوکه در میانهٔ
شانه و ساعد است کوتاه و استخوان ساعد که بین
تر آن بازوست و ذراع نیز کویند قوی و بلند و
بیکوشت چون ذراع سلک تازی باید باریک استخوان
میان ساق پا نیز کوتاه و بیکوشت و باریکی میانش
بلند و همچنین استخوان بالای ساق بلند باید و
چنین گفته اند که اگر ساق پای اسب را از پیش ملاحظه

کنند باریک باشد و اگر از پهلو بینند پهن نماید و اگر
از عقب نظر کنند متوسط بنظر آید و زانوها در
بزرگی و کوچکی یکسان باشد و موی آخر ساق سیاه
و نرم و خرد کان دست و پاکه عربان رسغ و مرکان
نجادلق کویند قوی و کوتاه باشد و سست نباشد
که کاهی بطرف چپ و کاهی بطرف راست سم مائل
شود و این عیب در پایش از علت دست میباشد
و همچنین باید که راست سم نباشد بلکه قدری خمیدگی
داشته باشد و این راستی در پاچندان عیب نیست
و سم پهن و سیاه و میان تهی باید و سرش بجانب
راست یا بجانب چپ مایل نباشد و اگر پیش سم بلند
عقبش تنک باشد مذموم است و از نوشیروان منقول است
که گفته بهترین اسبان آنست که سه عضوش دراز
و سه عضوش کوتاه و سه عضوش عریض و سه عضوش
سبع باشد و سه صافی و سه سیاه امّا سه عضو دراز
کوش و کردن و ران ها است و سه عضو کوتاه استخوان دم

وخردکان و پشت است و سه عضو پهن پیشانی و سینه
و کردز است و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب دست
و پا و رانها است و سه عضو و سیع سوراخ بینی و زیر
گردن و شکمست و سه عضو صیانی موی یال و پوست
کفل و دم است و سه عضو سیاه چشم و لب و سم است

باب ششم در اتمام آنچه متعلق است باندام و ذکر
علامات نجابت و تندی و چگونگی اسبی که قابلیت تر
دارد و آنچه مر چشم و بینی را داشته باشد و آن دو
نشانست که درد و دست بر بازوها است از طرف اندرون
و دو نشانه در پایها نزدیک زانو نیز از طرف اندرون
مانند چرمی که آتش دیده باشد و سخت درهم کشیده
و از کتب این فن چنین معلوم میشود که ایضله نشانهای
اثر چشم و بینی است از اینجهت که کره وقتی که در شکم
مادر است سر خود در زیر شکم دارد چنانکه چشمها در میان
دستها و بینی در میان پایها واقع میشود بدین
سبب این نشانها بهم میرسند پس اگر این علامتها

چنانکه مذکور شد و نباشد معلوم میشود که در
شکم مادر بر حالت طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست اما
در کتاب من لا یحضر الفقیه از حماد بن عیسی منقول است
که از منبع حقایق امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که
چرا میان دو دست چهار پایان دو نشان میباشد
بشکل داغ آنحضرت فرمود آن موضع سوراخ بینی است
وقتی که در شکم مادر بوده و این حدیث تکذیب سخن سابق
است و بنظر عقل و برهان باید که چشمها در میان دو
دست باشد بینی میان پایها رسد و بالجمله علت حدوث
آن هر چند از دلائل نجابتست و اسبی را که خالی از
نشانها باشد معیوب و مذموم میدانند و چنین
گفته اند که دو استخوان که بر دو طرف زانوی دست است
باید که موازنه باید کرد اگر آنکه نزدیک زانوست بلندتر
باشد از آن که بالای زانوست آن اسب البته تند دو
است و در پایش خلاف این میباشد یعنی آنچه بالای
زانوهاست بلندتر از این زیرین باید و این صورت

اگرچه نادر و کم یابست و خوش نما نیست بلکه اگر عکس
این باشد بنظر خوشتر از این آید امّا از عمدهٔ علامات
تندي و دوندگي شمرده اند و دیگر از علامات نجابت ها
آنست که بلندي او از میان هر دو سوراخ بینی تا میان
هر دو چشم مساوي باشد یا استخوان باز و از ان
بلندتر نباشد و اهل هند در این باب اهتمام تمام
دارند و این را نشان عمده در خوبي میدانند و دیگر
از علامات آنکه بلندي کردن یعني از محل رستن موي
کاکل تا سر دوش که آخر یالست مساوي باشد با مجموع
پشت و کفل که اول آن سر دوش و آخرش قرب رفتگي
و در وسعت سوراخ بیني مبالغه بسیار نموده اند که
در دویدن از نفس زدن عاجز نشود و گاه باشد که
اسب تمام خلقت خوش صورت را بعلّت بیني و
شکافتن آن بدهیأت کنند و دیگر از علامات
آنکه در وقت دویدن باید که دست را بلند نکند چنانکه
بموضع تنگ نزدیک شود و سرهم آویخته باشد و چنین

منقولست

منقولست که عبد الرحمن ابن امیر الحکم که حاکم کوفه بود
هزار اسب را در معرض دوانیدن آورد و ابن افیصر
اسدي که با سب شناسي مشهور بود طلبیده سوال کرد
که از این هزار اسب کدام سبقت میکرد او اشاره بمادیانی
کرد که این فاتاهان لحظه خواهد مرد پرسیدند که
بچه حکم کردي که این مادیان از همه جلد تر است گفت
دیدم که در وقت رفتار یکشانه را بلند میکرد و دیگر را
می اندازد و دست و پاي راست و چپ را بسرعت
حرکت میدهد و دست را بطریقي بر میدارد که بموضع
تنگ نزدیک میشود و اینها علامت جلدي و تندي است
پس پرسیدند که چون دانستي که خواهد مرد گفت سوراخ
بیني اش تنگ بود و از نفس زدن عاجز شد **باب**
هفتم در دوانیدن و سائر علامات هر یک چیزي که در دوي
بهم رسد شباهت آنرا دائره گویند و دائره بر چهار
موضع با تفاق شوم و مذموم است اوّل سینه و سر دوش
تا حوالي آن و دو طرف ران از چپ و راست در آنجا که

گاهی اسب سر خود را میزند یعنی تهی گاه و دیگر درمیان
پشانی و اگر درمیان پشانی یکدائره باشد خوب است
امّا اگر درمیان پشانی دو دائره باشد بسیار بد است
و دیگر دوائری که در اسب میباشد بعضی آنرا مکروه نمیدانند
و طایفهٔ از متاخرین گفته اند که بر دو استخوانی که از
طرف راست و چپ زیر گوش کبر آمده یکی دارد اگر
دائره باشد بد است و در بالای پشانی زیر موی کاکل
اگر دو دائره باشد بسیار خوبست و اگر دائرهٔ باشد
یا اصلا در آن موضع دائره نباشد بد است چنانستکه
اسب یکچشم یا بی چشم بوده باشد و اگر در عرض گردن
دائره‌ئی باشد چنین گفته اند که اگر بدوش نزدیکست آن
مکروهست و اگر بسر یا بسینه نزدیکتر است خوب
و در زیر کردن بر اطراف سینه اگر دائره باشد مبارک است
و بر پهلوی آنجاکه پا سوار است دائره باشد مکروهست
خصوص جانب راست و بر ذراع از طرف بیرون یا
اندرون اگر دائره باشد بعضی مکروه دانسته اند

و اسب وقتی که بسته است اگر سر را بجانب چپ و راست
اکثر اوقات حرکت دهد بد میدانند و اسبی که بر دو
جانب کردن یا سینه چون دو بادام تو ام فرو رفتگی داشته
باشد مبارکست و از اهل هند منقولست که دائرهٔ
زیر موی کاکل را خوب میدانند و همچنین اگر بر لب بالا
دو دائره باشد نزدیک بیکدیگر خوب میدانند و اسبی که
در روی و سینه اصلا دائره نداشته باشد آنرا بد
میدانند و همچنین دائرهٔ ذراعیه و دائرهٔ زیر گوش را
بد میدانند و اگر در زیر چشم یا زیر زانوی دست و پای
از طرف اندرون یا بر لب زیرین دائرهٔ باشد مکروه
میدانند و در اندائی که از لب بلندتر باشد یا آنکه دو دندان
از سائر دندانها بلندتر باشد و همچنین اسبی که بیهوده
دست بر زمین زند بد میدانند و بعضی علامات دیگر
کون دارند و خوب میدانند و دعوی آن میکنند که اگر کسی
اسبی متصف باین علامات داشته باشد هرگز بیمار
نمیشود **باب هشتم** در بیان اقسام اسبها و خواص

هریك بدانكه بهترین اقسام اسبها اسبی است كه پدرش
و مادرش عربی اصیل باشد و اسبان طوایف عرب
چندانی تفاوت ندارند و ازهمه آن بهتر است كه جماعتی
در حوالی كوهستان و در زمین صلب نشیمن دارند از
اینجهت كه دست و پای كره بعد از تولد بسنگ لاخ
و زمینهای سخت عادت میكند و مشق ریاضت میرساند
و دیگر عربی خالص كه آنرا عتیق گویند در دویدن از همه
بیشتر دود و در اقسام بازیها و جنك كه محتاج بحركات
مختلف باشد اطاعت و فرمان برداری بیشتر از
سایر مراكب میكند و شكل و جمالش در نظر خوشتر جلوه
كرا است و در و طلبان هر گونه خواهش و در گرفتنها از هر
قسم كه آن مكروه است سایر مراكب بگردش نمیرسند
اما چون نازك اندام است و اكثر در صحراهای هموار
و زمینهای نرم نشو و نما یافته باشد بر زحمتها و سختیها
چندان صبر نمیدارد و زود عاجز میشود بر خلاف اسبان
تركی كه چون در اصل خلقت كوتاه خانه و كرد جسته

و درشت استخوان میباشند و رنمود و تندی و یورش و رخم
و حركات با سب تاری نمیرسند اما تاب ریاضت و صبر
بر زحمت و مشقت بیشتر دارند چون تولد و منشاء
و موطن ایشان اكثر در كوهستان و زمینهای صلب است
در آغاز تولد دست و پاها شان بسختی خو كرده و اشخوان
ایشان كمال صلابت دارد و بعضی چنین میدانند كه
اسب ابلق در ترك بسیار و در عربی كم است از اینجهت
كه فحل و مادیان در وقت ازدواج در كوه و دشت و بیشه
و آب سبزه و از این قسم اشیاء رنگارنگ در نظر دارند
نطفه نیز با لوان مختلف صورت میبندد و در مكان چند
كه ریگ روان یا صحراء هموار یكسان در نظرشان باشد
نطفه جز بیك رنگ صورت نمیبندد و گفته اند كه اگر كسی
رغبت بتحصیل ابلق یا ملمع یا محجل داشته باشد باید كه در
وقت ازدواج جامه یا چیزی رنگارنگ بهمیانی كه اسب
بآن الفتی باشد بطریقی كه خواهد آنرا در نظر اسب بدارد
كه این معنی وسیلهٔ اختلاف الوان میشود و اسبان ترك

اکثر رهوار و بر سبیل ندرت بعضی تند و دونده میشود
چنانکه نقل کرده اند که یابوئی در دو شب و یکروز نود
فرسخ تاخت کرده اما بیشتر کند و کاهل میباشند
عرب مطلق هر کب کند و خصوص یابو را بزکردن میگوید
و اینست که آدم کم شعور را با عتبار آن تشبیه بیابوی
کودن کرده اند و قسم سیم از اقسام اسب آنست که پدرش
عربی و مادرش کودن باشد آنرا هجین گویند و قسم
دیگر که عکس این باشد یعنی پدر کودن و مادر عربی آنرا
مقرف گویند و این دو قسم در بعضی صفات بپدر
شبیه و در برخی بمادر میمانند و در حدیث ثواب نگاه
داشتن و بر نر و ن آمده چنانکه در باب اول ازین
مرحله طی و مذکور شد و در کتاب کافی از ابن طیفور
روایت شده که گفته سالتنی ابو الحسن ای شیئ
ترکب قلت حمارا قال بکم اتبعته قلت بثلثة عشر دینارا
فقال ان هذا الشهود السرف ان تشتری حمارا بثلثة
عشر دینارا و تدع بر نر و نا قلت بایسیدی ان مؤنة

البرذون

البرذون اکثر من مؤنة الحمار فقال الذی یمون الحمار
هو یمون البرذون اما تعلم انه من اربطه دابة متوقعا
بامرنا و یغیظ به عدونا و هو منسوب الینا اداره
رزقه و شرح صدره و بلغه امله و کان عونا علی
حوایجه یعنی پرسید حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
که بر چه رهوار سوار میشوی گفتم بر الاغ فرمود که بچند
خریده گفتم بسیزده دینار و مراد از دینار یکمثقال شرعی
طلای سکه دار است آنحضرت فرمود که اسرافست که
الاغی را بسیزده دینار خرید اری نمایند و بابوئی
نگیرند گفتم ای سید و سرور من خرج یابو بیشتر است
از خرج الاغ آنحضرت فرمود آنکسی که مؤنت خرج الاغ
میدهد خرج یابو را نمیدهد مگر ندانسته که هر کس بابوئی
ببندد که از ان توقع اعانت در معامله ما داشته باشد
یعنی جهاد در رکاب امام زمان که خشم کین سازد و
دفع نماید بسبب آن دشمن ما را و آنکس منسوب بما
و از شیعیان ما باشد هر آینه حق تعالی پیاپی میرساند

روزی آن چهار پا و صاحب او را کشاده میکرداند سینه
و دل او را و میرساند باو آنچه دل او میخواهد و مدارست
آنچهار پا جهت برآمدن حاجات او و چنین ظاهر
میشود که ابن طیفور قدرت بر خریداری اسب عتیق
نداشته و اگرنه آنحضرت او را بخریدن یا بوی ما مور نمیساخت
و بتحصیل عتیق امر میفرمود **باب نهم** در فرق میان
مادیان و فحل در بعضی اوصاف و ذکر مجملی از صفات
ذمیمهٔ آنچه قبل ازین مذکور شد از شکل و اندام و
علامات مشترک که میان هر دو قسم است مگر بلندی و
کوتاهی کفل چنانکه ایمائی نیز واقع شده و همچنین کوتاهی
کردن در مادیان آنمقدار عیب نیست که در اسب نر
و دیگر آنکه میان دو ران مادیان تنگتر بهتر است چه اگر
فراخ باشد پای پشش سست خواهد بود و دیگر بسیار
خوابیدن در مادیان عیب است و اسب نر اگر بسیار
خوابد و در خواب ناله کند پسندیده است و همچنین در علف
خوردن اسب نر میباید که آهسته آهسته علف خورد

وساعت بساعت سر برداشته زمانی توقف نماید بر
خلاف مادیان که علف را بزودی و پی هم بخورد و تو قف
نکند و در طرق عامه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
ذکر ترغیب برداشتن مادیان روایت شده از اینجهت که
هم منفعت سواری حاصل میشود و هم کرهٔ میدهد و یکی
از شجاعان عرب را نقل کرده اند که در جنگ هرگز بر اسب
نر سوار نمیشد از سبب آنپرسیدند گفت فحل نجیب در
اثنای حرکت بول را حبس میکند و گاه باشد که باین علت
بترکت بخلاف مادیان که هرگاه ضرور شود آب میاندازد
و بدین سبب آسیبی نمیبیند و بعضی مطلقا فحل را بهتر
میدانند از اینجهت که توانا تر و صبور تر است و آنچه
بتحقیق پیوسته و از قدما منقول است آنست که در غارها
و شیبخان و سائر مواضع که در خفا و پنهانی مطلب
میباشد مادیان کمتر شیهه میکشد لهذا بهتر است
اما در جنگ معرکه و صف و قلعه گیری فحل مناسب
تر است بسبب آنکه قوی تر و جهنده تر و تندتر میباشد

ودر مشقتها و زحمتها اسب خصی از همه مناسب تر است
از اینجهت که صبر بر محنت و زحمت بیشتر دارد و در اقسام
اسب تخصیص فرماکاهی اختلاف ناخوش میدارد که بعضی
ازان بمعالجه و تدبیر زایل میشود و بعضی قابل علاج
نیست و چون در نگاه داشتن اسب معرفت این عیوب
ضرور است مجملی مختصر درین باب مذکور میشود از جمله
کوری و کوری و کنکی و اینها بسبب چند تشخیص میشود
که آن از آوازها و اشکالهای مهیب متاثر نشود و یا
ماد یانی را بیند و شیهه نکشد و دیگر از جمله عیوب
آنست که چپ باشد یعنی در داخل شدن آبها یا برآمدن
بر جایهای بلند و غیره دست چپ پیش گذارد و این
عیوب اکثر در اصل خلقت میشود امّا آنچه از اکثر احتراز
معلوم شده قلیلی است که آن از همه بدتر است و ازان
جمله آنکه در موضعی که بایستد هر چند که تازیانه بر او زنند
حرکت نکند و اکثر از چیزها بر مدد و دندان گرفتن و لگد
زدن و کاه باشد که چون سباع شود و سرکشی کند چنانکه

دهنه و لجام را بدندان گیرد و هیچگونه باز نایستد
و کاه حرکتهای ناخوش کند و سوار را مشرف بر افتادن
کند و در حال رفتار و دویدنها بجانب چپ و راست میل
کند و کاه باشد که بهر دو طرف رود و هیچ چیز درست
و راست نرود و شموسی کند و آن منع کردن است
از سواری و کاه این معنی نسبت بیکشخص خاص باشد
بسبب علاوتی یا باکره و بعضی ردیف را مانع میشوند
و بعضی مانع زین و لجام اند و مضایقه در نعل بستنها
فامّا اکثر اسبان بدعمل قوی و سخت سم میباشند و تاب
مشقت و ریاضت دارند و اعشار که سکندری کنند
آن از سستی دست و پا یا از کاهلی میشود و کاه علت
آن از امراض سینه میباشد و دیگر خوابیدن در آب یا در
ریگ روان و بسیار افشاندن دم بر اطراف و کاه باشد
که در آلودگی بول و سائر کثافتها این حرکتها بیشتر
واقع میشود و هر یک ازین عیوب مذکوره علاج پذیر
هست و معالجهٔ آن در موضع مناسب مذکور خواهد

شد و بعضی احولیرا از جملهٔ عیوب میدانند اگرچه عیب
و بد نماست امّا اسب احول را مبارک میدانند و گویند
که دلدل احول بوده **مرحلهٔ دویّم** در بیان آداب تربیت
و شرح مسابقت و ذکر سائر مراکب و آن نیز بر نه
باب مشتملست **باب اوّل** در متعلّقات ازدواج
و تربیت کره تا هنگام سواری از فحل و مادیان و این
هر دو نجیب و خوش رنگ اولاست و بسال پنجم
باشد بهتر است و مادیان پیش از آنکه بسال چهار
فحل بار بنباید کشید از انجهت که مغز استخوان در سال
سیّم قوی میگردد پس اگر در سال سیّم فحل را در او افکنند
اگر مادیان و اگر فحل که باین سال مذکور هم فحل و هم مادیان
هر دو ناقص میمانند و هم کره ضعیف و بیقوّت خواهد
بود و در ابتداء این اراده باید که مادیان را چند روز
سواری کنند چنانکه اندک میل بلاغری کند و بعد از آن
مکرر فحل و مادیان را بیکدیگر نمایند تا هنگامی که
از هر دو جانب ظاهر شود بعد از آن بیکدیگر افکنند و بعد

از افکندن یک هفته صبر باید کرد و بعد از هفته اگر رغبت
مادیان باشد باز بجهاند و همچنین تا سه مرتبه پس اگر
در یکی مراتب بار گرفته باشد بعد از چهار روز مستحکم میشود
و علامت بار گرفتن آنست که فحل را مانع میشود و رغبت
ندارد و علامت دیگر آنکه سر پستانهایش سیاه میشود و چنین
گفته اند که اگر اوّل جانب راست پستان راست
شروع در ورم و سیاهی کند کره نر خواهد بود و الّا مادّه
و از جماعت رومیان منقولست که در وقت اجتماع
ایشان اگر باد جنوب میوزد کره مادّه صورت میبندد
و نیز از ایشان نقل شده که بهترین اوقات جهت فحل
افکندن چهار ماه کانون و شباط و آذار و نیسان
که پنجاه و یکروز بعد از نوروز جلالی بانجام میرسد و
فارسیان را اعتقاد اینست که بهترین فصول از
بیست و دویّم آذر ماه جلالیست تا بیست و سیّم اسفند
که مجموع سه ماه و یکروز است و آخرش دوازده
روز قبل از نوروز است و ظاهر این معنی نسبت

بسردي وگرمي بلاد متفاوت باشد وضابطه
آنست كه ملاحظه كره نمايند كه در وقت اعتدال
هوا اول دميدن علف متولد شود ومدت حمل
ايشان باتفاق جمعي كمتر از نه ماه نميباشد واكثر
آنرا خلاف كرده اند بعضي يازده ماه وهشت روز
گفته اند وجمعي يازده ماه ويازده روز وطايفه
دوازده ماه تعيين كرده اند وهرچند كه كره در شكم
بيشتر بماند قوي تر خواهد بود بايد كه در مدت
حمل مادر ياز اند وانند وسواريش نيز بسيار نكنند
وبهيچ وجه او را از حمت نفرمايند وبعد از تولد
بهتر آنست كه يكسال كره شير مادر بخورد واگر بسبب
آبستني يا امر ديگر ميسر نشود بشير حيوان ديگر
كره را پرورش دهند وبعضي خرما نيز ميدهند
پس اگر خواهند كه بنودي قابل سواري شود و
زنك بدن او بيش صاف كرده شير كاوش بدهند
واگر مطلب سبكي و دوندگي باشد شير گوسفند و

مطلب قوت وسختي استخوانست شير شتر بدهند و
بعد از انكه قدري سخت شده باشد جو ميدهند از
انجهت كه جو از سائر حبوبات سبكتر وبجهت
سينه بهتر است وبعضي نرت ميدهند از اين
جهت كه قوت دارد واستخوان از ابزودي قوي ميكرداند
پس در اين صورت هر قدري كه جو تواند خورد اگر
بجاي جو نرت دهند نصف آن بايد داد ودیگر
بهترين تربيتهاي كره آنست كه در زمينهاي سخت
وسنگلاخ آنمقدار كه دشوارش نباشد از عقب
مادر بدوانند كه سم واستخوانش بصلابت وسخت
برآيد واگر متوسط الخلقه باشد يعني بسيار قوي
وضعيف نباشد بايد كه يكسال ونيم سواري نكنند
وبعد از هجده ماه شروع در سواري كنند چه اگر قبل
ازان سوار شوند پشت ودست وپاشش سست و
مزاجش ضعيف ميگردد واگر ازان مرتبه تاخير نمايند
سر سخت وكردن ودست وپاسنگين ميشود وبعضي

بعضي درهمان
چندروز اول
بعلف عادت دهند

گفتهٔ انکه مادیانرا در چهارده ماهگی سوار باید شد
واگر ضعیف یا قوی باشد تاخیر یا تقدیم در مدّت
سواری جایز است **باب پنجم** در آداب سواری
بدانکه اوّل که زین بر پشت کرّه کذارند هرچند که
تندی و بدخوئی کند پسندیده است از انجهت
که آن علامت سختی و توانائیست واگر در آنوقت
بدخو نباشد کاهل و سست خواهد بود واگر زیاده
سرکشی کند چدار بر دست و پایش کذارند و بر
کردنش افکنند واگر در زمین هموار میسر نشود
میان آبی عمیق برده بچدار وکنند مقیّد سازند
و در دو سه روز اوّل بی آنکه کسی سوار شود زین
کرده او را قدری راه بکردانند و هر روز قدری
راه بیفزایند پس آنکاه نفری کوچك سبك صاحب
وقوف سوار شود چه اکر در اوایل نفری سنکین بر او
شود دست و پا و پشتش سست شود و چندانی
ترقی و نمو نکند و باید که بآنمقدار که بر او سوار نباشد
روز بروز قدری بر مسافت بیفزایند و بعضی روزها
استراحت فرمایند و سوار نشوند و در این امور نظر
بضعف و قوّت کرّه حکم مختلف میشود و عنان تا بدست
چنان بکیرند که بهیچ طرف بکجی مایل نشود و سخت نباید
کشید و زیاده سست نباشد و باید که میل و اعتماد
سوار بر ران و رکاب بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب
سبك دارد و بعقب میل نکند و کم در زمینهای نکوزوان
هرچه کرّه رم کند بآهستکی نزدیك آن رود و کاه باشد
که در پشتی نیز باید کرد و دیکر او را در مواضع بلند و پست
و جایهای وسیع و دوجدول و امثال آن بجهانند
و در اثنای رفتار اکر سر باز زند او را باز ندارند و در هر
باب مدار او حکمت باید کرد تا بهنکامی که رفتار را بیند که
قسمی است در میان ترکان معروف آنرا قایم کند و علامت
آن رفتار آنست که پاها را بجای دست رساند یا بکند
و هرچند بیشتر بکذرانند و چون در این رفتار چابك شود
کاهی باید دواند و دوانید او را تعلیمها باید داد

که از راست و چپ بگردد و بانلك اشاره بایستد
بعد از انکه در رابیه قابل شده و دو بند از بحد کمال رسانید
او را تعلیم رفتار پویه باید داد و آن مرتبه ایست از
دو بند نه بحد کمال و نه بتندی زیاده و نیز او را کرك
دو باید آموخت و آن میانه روی و تندرویست
و این دو قسم در مسافتهای دور که قطع آن بزودی
مطلب و مدّ عاست ضرور میشود از بنجهت که ذوالبدن
در مسافت بسیار باعث هلاکت میشود و بر فتار او
همواره فرصت وفا نمیکند و دیگر قسمی که آنرا عربان
هملجه گویند و ترکان یورقه و این روش استر و مایین
و در اسب عرب نادر میباشد بکر بزحمت بسیار میتوان
و در هر رفتاری باید که ضبط آن رفتار نماید و هیچ
یکرا با دیگری آمیخته و درهم نسازد و دیگر تعلیمها
که در جنك ضرور میشود باید کرد مانند جستنها و
کردشها و ایستادنها هر یك در جای خود و آلت تعلم
چهار چیز است عنان از بنجهت بدهن پوسته است

و رکاب و چوب تعلیمی و تازیانه امّا در رابیه عنان تنها بس است
باید داشت و گاهی با رکاب یا بتعلیمی اینرا اشارت
باید کرد که بقدر خبردار شود و قطره راست کند و
اگر در رفتار غلط کند با شارهٔ آگاه کرداند و او را در
همله از بن دو اشاره زیاده تر باید عنان او را پوسته بر گردن
و تعلیمی خبر باید کرد که قطره را بیفزاید و در کرك و بالا
ازان صریح تر و تندتر و در پویه چندان احتیاج نیست
بعنان اکثر اوقات از همین تنها مقصود حاصل شود و در
قسم ثانی گاه باشد که بتازیانه نیز احتیاج شود و در باز
داشتن ها مدار بعنان است و اسبی را که اخلاق
بد باشد لجامهای مختلف بر سر او کنند تا مگر یکی از آنها
در تعلیم بیشتر مؤثر باشد و از عمدهٔ حفظ و آداب
سواری آنست که در وقت پا بر رکاب کذاشتن بکوید
بسم الله و لاحول و لا قوة الا بالله الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و در

کتاب کافی و تهذیب از سید و سرور کائنات صلی الله
علیه و آله روایت شده که در وقت سوار شدن این دعا
مذکوره باید خواند که راکب و مرکب هر دو محفوظ و میمانند
وصفات تا هنگامی که فرود آیند **باب سیم** در ازالهٔ اخلاق
ذمیمه که قبل ازین مذکور شد و چارهٔ آن بدانکه چون
اکثر این صفات و علل از ناشایستگی و بیقوتی سوار
حادث میشود چاره آنست که بملایمت و بعضی بلکه شتی
در دفع آن سعی کنند که آن عیب و عار تر افراموش نماید
اگر بسبب فربهی و توانائی زیاده باشد بریاضت و
سواری زایل کند و بعضی از اسبان که حرونی کنند و در
پارهٔ یک موضع ایستند باید که آهن نکهنهٔ گرم کنند و بر سر
ذکر یا ناف او گذارند که بترسد و نفع کند و شیخ جلیل
القدر علی ابن طاوس علوی در کتاب امان الاخطار
نقل کرده که این آیه بنویسند و بر گردن اسب حرون بیاویزند
و نیز بر گوش او بخوانند اطاعت کند بسم الله الرحمن الرحیم
اَوَلَمْ یَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ اَیْدِینَا اَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا

مالکون

مالکون وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَکُوبُهُمْ وَمِنْهَا یَأْکُلُونَ
و اگر سرکشی و دندان گرفتن و لگد زدن از تربیتهای زایل نشود
چارهٔ آن کندن دندان و خصی کردن است و گفته اند که
بعضی از اسبان سرکش یکمهرهٔ پشت زیاده بر اسبان دیگر
دارند که در وقت دویدنها آن مهره بدرد آید و چندان
دوند که سوار را اندازد و این قسم را علاج نیست و علت
شموسی بلطایف تدبیرات تاثیر میکند و چنین روایت شده
که در شب معراج هنگامی که آنحضرت ارادهٔ سوار شدن براق نمود
شموسی میکرد جبرئیل علیه السلام دست بر یال او گذاشته
گفت شرم نداری بر آنچه میکنی بخدا که سوار نشده است
بر تو بندهٔ از بندگان خدا پیش از حضرت محمد صلی الله علیه
و آله و گرامی تر از و نیست نزد خدا تعالی پس عرق خجالت
بر جمیع اعضای او ظاهر شد و آرام گرفت تا آن حضرت
بر او سوار شد و بعضی از اسبان مانع النزول میباشند
یعنی در هنگام فرود آمدن حرکتهای ناخوش میکنند
که مانع فرود آمدن سوار باشد و اکثر از علت آنست که

زخمی در پشت داشته و هنوز اندرونش به نا شده و چرک
داشته که ظاهرش بهم آمده است و بسبب خارش آن
چرک در آن میان از حرکات آن سوار او را خوش می آید
و مانع فرود آمدن میشود علاجش آنست که موضع زخم را
بشکافند و هر کثافتی که در رو باشد بیرون آورده علکت
چندکه در مرحلهٔ معالجات که مذکور خواهد شد به سازند
و در مانع بودن نعل بندی اگر علت آن از ناشایستگی
نعلبند باشد که در آغاز او را ترسانیده و رمانید ۰
بلطایف حکمت چاره میشود و اگر سببش خشکی و سختی
سم باشد و سه روز پیشتر از نعل بستن چربش کنند که
تراشیدن آن دشوار نباشد و نشکند و باید که زیاده بر قدر
ضرورت نکنند و از جملهٔ علامات و شرایط نعل بندی
آنکه اگر سم اسب بیکطرف مایل باشد آنطرف را زیاده تر گیرند
و جانب دیگر را کمتر و نعل اطرافش متفاوت بندند چنانکه طرف
قوی نعل را بجائی که گرفته شده بیندازند و طرف نازک
بجائی که زیاده گرفته شده و گفته اند که اگر چند نوبت چنین

کمتر

کمتر

کنند آن یکی بر طرف میشود و در سکندیگر علت آن کاهلی
باشد البته او را زجر و تادیب باید کرد و در کتاب مزلا یحضره
الفقیه از منبع معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه
السلام مرویست که اضربوها علی العشار و لا تضربوها
علی النقاد فانهما تریا مالا ترون یعنی بزنید چهارپایان را
در سکندیگر دن و مزنید بر رم کردن از انجهت که چیزی
می بینند که شما نمی بینید و دیگر مانع شدن از لجام و دهنه
باید که دهنه را با آب نمک آلوده کنند و در کافی منقولست
که هرگاه رم کنند یا منع از لجام کنند این آیه را بر گوش او
باید خواند افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی
السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون باب
چهارم در آداب آب و علف دادن بدانکه چون اکثر اوقات
تربیت اسب در اوایل ایام بهار است و بسبب ریاضت
سواری در عرض سال لاغر شده اند علف تازه باید داد
تا فربه شوند و در سال اقلا چهل روز علف دادن لازم است
که اخلاط فاسد را دفع میکند و رنگ بدن را نیکو میکند

صاف وروشن میکرداند و باید که علف بسیار تر و
تازه باشد اگرچه درشت یا مائل بخشکی شده باشد
چندانی فایده نخواهد داد و بدین سبب است که علف را
در مواضع مختلفه که بعضی مکانها پیش که هوا سرد و بعضی
هوا گرم است میدهند که در کشتنها تقدیم و تاخیر کشته
میشود و میرسد و پیش از برآمدن آفتاب باید درو ید
که شبنم بر و باشد و کم کم بدهند چه اگر بیلغوبت درو
سیر شود دل زده خواهد شد و هر چند روز قدری نمک
باید داد که باعث گوارائی و بسیار خوردن علف او
میشود و اگرچنانچه علف نخورد بسعی و جبر بدهند
و در ایام علف خوردن چندان سواری که باعث رنج
و ماندگی شود نباید کرد و اکثر دران ایام جو نمیدهند
امّا بهتر آنست که در هر روز پیشین ده یك یا هفت یك
آنچه عادت داشته جو در آب بخیسانند و بدهند
یا در وقت شام و مادیانرا نیز توان داد و بعد از
اتمام ایام علف تا یکدو هفته هر روز علف و نخه

ریزه کرده با نصف آن کاه بیامیزند و بدهند امّا این نخه
سرمازده نباید داد که زیان دارد و اگر در غیر موسم علف
اسب لاغر را فربه خواهند بکنند جو را نیم کوفته کرده در
آب بخیسانند و اندك یونجهٔ خشك در آن آمیخته
باسب دهند و بسیار در یکبار بیکدیگر نیامیزند که ترش
میشود و اسب بآن رغبت نمیکند و این وضع اسب
لاغر و کره را کمال مناسبت دارد و بعضی نیز یونجهٔ
تر و خشك باهم آمیزند و نصف آنها جو پخته داخل
کنند و باسب دهند و سبب پختن و کوفتن ازین
جهت است که زودتر از معده میگذرد و هضم میشود
و یونجه اگرچه زود فربه میکند امّا در هوای گرم باعث
دیگر امراض میشود پس اگر در هوای گرم ضرور شود دادن آب را
باید که در جای خنك بندند و اگر آب در بدن و خصیه
او میریزند و در وقت آب خوردنش آب یخ یا برف
بدهند و گفته اند که هیچ چیز اسب را چنان فربه نمیکند که
یخ و اقیمه کنند و با برنج پخته آمیخته اندك اندك

بدهند و در وقت جو نیز یکدو مشتش بدهند که باز
گرفتن جو در هیچ حالتی خوب نیست و اگر یخنی از
گوشت خوك باشد بهتر است و در هر مرتبه آب
دادنها قاعدهٔ آنرا مراعات کنند چه اگر آب را زیاده وقت
دهند اعصاب را سست کند و اگر کم دهند احشا
اندرون خشك کرده و سر فربهم رسد و بعضی
گفته اند که در تابستان در گرم سیر از صباح تا شام
سه چهار مرتبه آبش باید داد و بعد از جو نیز باز داد
و باعث قولنج میشود خصوصاً اگر بعد از ان سوار شوند
فاما اگر کسی ندانسته اسبی را چنان عادت داده باشد
باید که باموراین عادت را از و باز گرفت والا اگر یکبار
از و قطع نمایند بسا باشد که کلو و جگرش خشك شود
و قی کند و موجب علتها گردد و اگر چنین شود بعد از
قی اندکی آبش باید داد نه آنقدر که خواهش تمام داشته
باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است چه بسیار
دادن آن تاریکی چشم و کاهلی آورد و در گرما بیتاب

و در راه دور بیصبر کردانند بخلاف جو که بیکبار دادن
بهتر است و بهترین اوقات جو دادن اول شب است
و بعضی بدو وقت عادت میدهند و آن باعث امراض
میشود فاما اگر بقدر عادت و مقرری تمام نخورده باشد
تتمهٔ باز مانده اش را اگر در بامداد بدهند شاید
اگر او را رنج و زحمتی رسیده باشد آنشب جو را کمتر از
عادت باید داد خصوصاً اسبان فربه را و هر اسبی که
بسته باشند و چندانی حرکت نکنند در هفته یك
شب جو کمتر از عادت باید داد که در اینحالت منفعت
بسیار دارد **باب پنجم** در طریق خدمتکاری و قواعد
جملهٔ آداب انرا که در تربیت اسب ضرور است و اول
از انها پاکیزگی موضع و تیمار صبح و شام است که آنرا
در مقدمهٔ کتاب اشارهٔ مجملی در اینمعنی شد اکنون
بتفصیل مذکور میشود بدانکه باید که زیر دست پای او را
دایم خشك و نرم و نکون دارند یعنی موضع پایرا بلند
تر از موضع دست سازند چنانکه تا هلی میل بدان دستها

باشد وهر روز دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که هرگز کثافتی
وکردی در بدن وموی او نباشد ودر ضابطهٔ آب و علف
اهتمام تمام نمایند ودو سه ساعت پیشتر از وقت جو
هیچ گونه از کاه وعلف ندهند که برغبت تمام جو را بخورد
وبهواهای مختلف او را عادت باید داد تا از سرما وگرما
باک نداشته باشد ودر زمستان هر چند روز یکدفعه
چوب کز صحرائی در طویلهٔ مکان او باید سوخت چنانکه دود
آن بدماغ او برسد که نفع تمام دارد وقاعدهٔ عربان
آنست که هرگاه ارادهٔ اسب دوانی وکروبستن مینمایند
روز وموعدی معیّن میسازند وچهل روز مهلت نمود
در تربیت اسبان میکوشند باین طریق که در مکانی کم
می بندند وجُلهای متعدد در او می پوشانند که عرق
کنند ودر آن ایّام بکاه ویونجهٔ خشک وجو پرورش
نموده اصلا علف تازه نمیدهند وهر یکدو سه روز
سواری میکنند ومرتبه بر مرتبه بر قدر سواری میافزایند
واگر میدان وسیع پاکیزه سواری کنند بهتر است

واین قسم تربیت را تضمیر واین ایام را مضمار میگویند
ونیز موضع بستن اسب را مضمار گویند ودر عرق وقت بیرون
کمال سعی باید کرد تا بعدی که اگر سیصد چهار صد قدم
بدوانند هیچ مضطرب نشود ونفس را تند نکرداند
وچون اثر تربیت بکمال رسد وروز وعده شود که به
میدان روند پیاده باید شد ویکدو مشت آب بردهان
ودماغ اسب زد ولجامش بدست گرفته چند قدم
باید کشید آنگاه باد ابی که قبل ازین مذکور شد سوار
شده باید تاخت لجام وسائر آلات او سبک باید
نمد زین میان پر که پشت اسب بدان عادت کرده باشد
وزینی که سوار بآن خوگرفته باشد چه اگر وقت تاختن
نمد زین تازه یا تنک باشد پشت اسب میتر سد وزود
مانده میشود وهمچنین اگر سوار زین تازه وبیگانه باشد
باعث زحمت اسب میگردد وحرکات ناخوش میکند
اگر سوار سبک باشد بهتر است وعربان درین باب تا
بعدی مضایقه دارند در روز مصاف که اگر سوار

سبك تر از ديگري باشد بقدر تفاوت جود در ظرفي كرد
برپشت اسب ميبندد و در ساير اوقات خصوصا در وقت
رياضت و مصاف و هر چند كه لجام و زين و ساير يراق
سبكتر باشد بهتر است فاما بعد از ايام تربيت
بجهت ورزش روز جنگ يراق سنگين بر اسب بندند
كه بايش دارد چرا كه در آن روز محتاج بپوشيدن چيزهاي چند
از الات حرب و اصلحهٔ مصاف هست كه دفع تير و نيزه و
شمشير كند **باب ششم** در بيان معني مسابقه و
الفاظي كه در آن مقام مستعمل ميشود مسابقه در لغت
عرب پيشي گرفتن است بر يكديگر و در اصطلاح اين
علم دوانيدن اسبها بقصد آنكه ظاهر شود كه كدام
يك دونده و رونده تر اند و سبق بسكون حرف با
كر و بستن و بفتح ما ليست كه بدان كر و بسته شود و در
حديث آمده كه لا سبق الا في نصل او خف او حافر پس
اگر لفظ سبق در اين حديث بسكون حرف با و اراده
باشد مراد آنست كه كر و بستن جايز نيست مگر در نصل

يعني پيكان و خف يعني آنچه در شتر جاي سم است
كه مراد سر دست و پاي است و حافر يعني سم و اگر بفتح
باشد چنانكه ميان فقها مشهور است مراد آغواهد
بود كه دادن و گرفتن مال در آن جايز نيست مگر در سه
موضع و بنا بر احتمال ثاني كر و بستن است بآنچه داد
و ستد مالي در ميان باشد و در غير مواضع نيز جايز
خواهد بود مگر چيزي چند كه حرمتشان از شرع بدلايل
معلوم است مثل نرد و شطرنج و امثال آن و چنين گفته اند
كه چون اين سه چيز آلت جنگ جهاد ند كه عدهٔ اركان اسلام
و اشرف عبادات است و كر و بستن در اينها ورزش شجاعت
و توانائيست از اينجهت سنت شده و اگر كسي بقصد
قربت كند اجر و ثواب بر آن مترتب است و آن تير
و شمشير و ساير الات حرب است و خف را اعم از
دست و پاي شتر و فيل ميدانند و حافر را در اسب و
استر و الاغ جاري داشته اند و كر و بستن در
مرغان مثل پرواز كبوتر و غيره جايز نميدانند و همچنين

ازان سه قسم اول نیست و دیگر مالی که بدان کروبسته
شود ممکنست که آنمال را جماعتی که اسب میدوانند
بدهند یا بعضی از ایشان یا آنکه بیکانهٔ ایشان مثل
آنکه پنجکس باشند و هریک هزار دینار بدهند یا پنجهزار
یا یک یا دو کس که در اسب دوانیدن رفیق نباشد
کرو بندد و دهد و ستاند این اقسام در شرع مجوز
و مستحسن است و بگمان سنّیان بی ایمان آنست که
در کرو بستن وجود محلّل ضرور است و مراد از محلل
شخصی است که با آن جماعتی که اسپان می دوانند
رفیق شده شرط آنکه اگر اسپ او بگذرد کرو را بگیرد
اگر نگذرد چیزی ندهد و کرو را بی آن حلال نمیدانند
و این نوع را حلال میدانند و این را محلّل میگویند
و باعتقاد اکثر علماء شیعه بی آن و با آن جائز است
پس هرگاه دو کس کرو بسته و هریک مبلغی حاضر نموده
باو اداء ذمّه قرار داده محلّلی رفیق خود کرده باشند
اگر همه یکرتبه برسند یا آن کس همراه و محلّل پس ماندند

درین دو صورت هریک مال خود را متصرّف میشوند
و محلل بی نصیب است و اگر محلل همراه یکی از دو کس
پیشتر برسد ربع مجموع مال مقرّر از محلل و سدس
دیگر از رفقای او و اگر یکی ازان سه کس زودتر برسد
مجموع مال ازوست و دریافت عرب هریک از اسپان را
باعتبار پیش رفتن و پس ماندن نامی معیّن نموده اند
اوّل را مجلی میگویند یعنی ظاهر کننده ازانجهت که
توانائی خود را با وقوف سوارش هویدا و ظاهر گردانید
و دویم را مصلّی گویند و جهتش آنست که صلا در لغت
عرب بمعنی میان پشت و بلندیهای آخر کفل است
ازان دو بلندی که بر جانب چپ و راست دم میباشد
و یا چون سر اسب دویم اکثر اوقات با یکی از عضوهای
مجلّی برابر میباشد آنرا مصلّی میگویند و نماز کننده را
نیز مصلّی میگویند ازانجهت که در رکوع و سجود این عضوها
متحرّکست و دیگر همچنین سیّم و چهارم تا دهم را اسمها
معیّن کرده اند و در کتب خمسه دوازده اسم منقولست

وچون اختلاف بسیار در مراتب اسامی مذکور است
وفایدهٔ چندانی بر ذکر آن مترتب نیست از انجهت
قلمی نشد و در دوانیدن و کوبستن از پیش و پس
بودن اعتبار از دوش اسب باید کرد نه از کردن
وکوش چرا که بیشی اسبان میباشند که کردن و کوبه
شهای ایشان بلندتر و درازتر میباشد باید که از
دوش حکم کنند

باب هفتم

در شرایط مسابقه چون
بمقتضای آنچه سابقا مذکور شد بدانکه مسابقه
عقدیست از عقود شرعیّه و آن باعث انتقال مال
از شخصی بشخصی میشود و مانع بیع و اجاره و سائر
عقود شرعیّه موقوفست بشرطی چند و آنچه از کتب
فقها معلوم شده و بر آن اتّفاق دارند و ازده
چیز است که اگر در یکی از انها خللی باشد کرو و غیره را
باطل میداند اوّل آنکه باید مسافت معیّن باشد
یعنی موضعی که نهایت اسب دوانیدنست و قیاس
تقدّم و تاخر را از آخر مسافت باید گرفت پس اگر در

اثنای راه یکی از اسبان پیش افتد یا پس افتد آن
اعتبار ندارد و بعد بعضی گفته اند که مجموع سواران
باید که برابر بایستند و بعد ازان شروع در دوانیدن
کنند امّا اکثر فقها اعتقاد آنست که ایستادن بعضی در
پیش و بعضی در پس موقوف بر رضای ایشانست و بحسب
شرع این شرط ضرورست و شرط دویم آنکه مسافت بمرتبه باشد
که چهار پایان قطع آن بآسانی توانند نمود نه آنکه اکثر
اسبان دران مسافت ضایع شوند و مقرری مسافت را
عربان در زمین هموار اکثر صد تیر پرتاب مقرر نموده اند
که آن پنجاه هزار زرع شرعی بوده باشد سیّوم آنکه چهار
مشخّص باشند باین طریق که یکان یکان را دیده شود که
بنام و صفتی که دارند مفهوم باشند که احتمال دیگر ندا شته
باشد چهارم آنکه احتمال پیش رفتن در هر یک از چهار
پایان بوده باشد و نه چنان که زیادتی بعضی بر بعضی
پیش از دویدن ظاهر و هویدا باشد پنجم آنکه همه از یک
جنس باشند یعنی همه اسب یا همه استر باشند و بعضی از

فقها در این شرط اهتمام دارند و دوانیدن اسب عربی را
بایا بوجایز نمیدانند امّا بعضی گفته‌اند که اگر احتمال
پیشی گرفتن در هر یک باشد از یکجنس بودن نیز لازم
نیست و بنا بر این قول دوانیدن اسب با الاغ و شتر
با فیل الهاذ اجایز خواهد بود ششم آنکه بعضی بر چهار پایان
سوار و بعضی پیاده نباشند یا هم بدوانند اگر و
باطل است هفتم آنکه همه سواران بیکبار شروع در
دوانیدن کنند هشتم آنکه آنجماعت باید همه عاقل
باشند پس اگر دیوانه یا سفیه گروبندند باطل خواهد
بود نهم جمعی باشند که ورزش کرده باشند و جهاد
و شجاعت از ایشان آید پس اگر زنان گروبندند جایز
نیست دهم آنکه مالی که بدان گرو بسته میشود
خواه جنس و خواه نقد و از چه جنس است که نزاع نشود
یازدهم آنکه گرو بطریقی بندند که طرفین را امید
نفعی باشد پس اگر آن مال مقرر را بجهت غایب و بیگانه
قرار دهند باطل خواهد بود و همچنین اگر کل آنوجه

مقرر یا از حصهٔ بیشتر بجهت کسی که از همه عقب تر
باشد مقرر کنند نیز باطل است فامّا اگر حصهٔ کمتر از
برای او مقرر شود جایز است دوازدهم آنکه گرو مشتمل
بر شرط و صیغهٔ فارسی تنها نباشد یا آنکه بگوید که اگر
ببازم هرگز بر اسب سوار نشوم یا اسب خود را بکشم این
قسم شرطها بحسب شرع معقول نیست شرایط
مشروعهٔ اسب دوانی که مذکور شد و بس فامّا در تیر
اندازی و آن موقوف است بتعیین وجه گرو و قدر مسافت
و نشانه و آماج و تیر و کمان و تعداد تیر انداختن
و زدن و بر وش خوردن تیر بر نشانه یعنی قیبل شکند
یا بخراشد یا بر وسط یا بر کنار خورد یا کنشتن تیر از
آماج یا قرار گرفتن در آن و بالجمله عقد گرو باید بنحوی
باشد که معلوم و مفهوم باشد و قابل نزاع نتواند بود
که وسیلهٔ منازعه در هیچ باب و امری شرعی پسندیده
نیست و چون تیر اندازی و شرح آن از موضع این علم
بیرون است بهمین چند کلمه اکتفا شد و بتفصیل پرداخته آمد

باب هشتم در ذکر الاغ و استر بدانکه از جمله مراکب الاغست
اگرچه بمذلت و خواری مشهور است لهذا در آیهٔ کریمه که
قبل ازین مذکور شد انبیا سوار شده اند چنانکه حضرت
عیسی علیه السلام شهرتی تمام دارد و بدین سبب آنحضرت را
راکب الحمار گویند و در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
الاغی داشت عفیر نام و با آن حضرت در سخن آمد گفت
پدر انم که با نوح در کشتی بود چنین نقل کرده اند که حضرت
نوح علیه السلام دست بر کفل او مالیده میگفت که از پشت
این الاغ کرهٔ بوجود آید که سید المرسلین و خاتم النبیین
بر او سوار شود پس عفیر گفت شکر مر خدایرا که چنین فیض
و سعادتی مرا روزی شد و نیز در کتاب مذکور از امیر
المؤمنین علیه السلام مرویست که در روزی که حضرت رسالت
رحلت فرمود خود را کسیخته تا بر سر چاهی دوید و خود در
وحقایق در آن فکند و مرد و نیز در کتاب مذکور از معذ معاذ
امام جعفر صادق ع غیب بر نگاه داشتن الاغ وارد

شده

شده و بهترین اقسام الاغ مصریست و الاغان وحشی
اگرچه رنگ و هیأت خوش دارند لما قبول تربیت نمیکنند
و بدانکه از ازدواج الاغ و اسب استر حاصل میشود و آن
اگرچه در حالت چنگ چندانی بکار نیاید و سواری
او در آنوقت بکار نیاید و مناسب نیست امّا در قطع
مسافتهای دور صبورتر و استراحت در سوآن اری
بیشتر از سائر مراکب است و دلدل را بشکل استر نشان
داده اند و بهترین این اقسام آنست که پدر و مادرش
هر دو غیب باشند و این نژاد از کشیدن اسب بر الاغ
حاصل میشود فامّا رهوار میشود نهایت اکثر کوچك
و شبیه به الاغ میباشند و شبیه بمادر پس از نجهت
اگر مادرش اسب باشد بهتر است و استر منقطع النسل
میباشد و در بعضی از روایات از امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که آستر هم نیز مانند حیوانات دیگر نسل جایز
بود چون حمل و نقل هیمه بجهت آتش حضرت ابراهیم خلیل
او از سایر چهارپایان جلدتر بود حضرت خلیل الله او را

نفرین کرد و منقطع النسل شد و بعضی گفته اند که هر
شیئی که از وجود دو نوع حاصل میشود منقطع النسل
باشد و اگر نر باشد آن قوی تر و خوش خلق تر میکرد و آنچه
در اخلاق بد در اسبان مذکور شد در استر بیشتر
یافت میشود از اینجهت محتاج بریاضت و تدبیرات
بیشتر میباشد و بعضی بد شواری قبول تربیت کنند
بنابرین چه اگر بر دست و پای ایشان باید گذاشت
و رفتار آموخت و اگر به آن مرتبه ها سرکش نباشند مجرد
آنکه چوبی یا ریسمانی که بر دست و پایش ببندند فرمان
بردار میشود و سرب بر خورد کان پایش باید بست
که بزودی رهوار و تعلیم میشود و پی را راست میکند
و بهترین آن از رنگ سیاه یکرنگ میباشد و بعد
کبود و از آنچه در علامات غرّه و تحجیل گذشت برین
مذکور شد در استر پسندیده نیست و در احکام حالت
و اعضا و دوائر و افکندن و بر آمدن دندانها و معالجه
امراض همان حکم اسب دارد فاما عمر استر بیشتر از اسب

میباشد

میباشد و در کتاب کافی مذکور است از امام موسی کاظم
علیه السلام که آنحضرت بر استری سوار بود و یکی از منافقین
عتاب آمیز با آنحضرت میگفت که چه چیز باشد این چهارپا که
از پی دشمن نتوان تاخت و در روز رزم چنان بکار نیاید حضرت
فرمود تطاولت عن سمو الخیل و تجاوزت عن قمو البعیر
و خیر الامور اوسطها یعنی از بلندی اسب فروتر و از پستی
الاغ بلندتر است و بهترین چیزها آنست که میانه باشد
و نیز در کتاب مذکور از طرخان نخاس مذکور است که
میگفت شتم در جزیره و آذربیجان موضعیست در حوالی کوفه و
حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام در آنجا نزول فرود
آمده بود و من بخدمت آنحضرت رسیدم پرسید که ما
عملک یعنی که چیست کار تو گفتم نخاسی یعنی دلالی چهارپایان
پس فرمود اجب لی بغلة فضمحی یعنی پیدا کن از برای من
استری یا ماده فضحی گفتم فدای تو شوم کدام است فضحی فرمود
و هماء بیضاء البطن بیضاء الافخاذ بیضاء الجحفلة
یعنی استر سیاهی که شکم و میان رانها و لبهایش سفید

للحیر عل

باشد عرض کردم که بخدا سوگند که در مدت عمر و این عمل
باین صفت استری ندیدم این بگفتم و از خدمت آنجناب
مرخص شدم رسیدم بخندق کوفه نفریاد یدم که اشتر را
در آنجا آب میداد بهمان صفت گفتم از کیست گفت از
خداوندم گفتم میفروشد گفتا نمیدانم از پی او رفتم تا
بخداوندش رسیدم و بعد از شرح حال استر را خریدم و
بخدمت آنحضرت برگردیدم فرمودند که هذه الصفة
التی لها دنها یعنی اینست آنچه من میخواستم گفتم فدای
تو شوم دعائی در حق من بکن فرمود که کثر الله مالک
و ولدک یعنی بیفزاید خدا یتعالی بر مال تو و فرزندان
تو باندک زمانی مال و فرزندان من بیش از اهل کوفه شد

باب نهم در ذکر شتر و فیل بدانکه از غرایب مرکب
شتر است چنانچه در قرآن مجید وارد شده که افلا
ینظرون الی الابل کیف خلقت یعنی نظر نمیکنید بسوی
شتر که چگونه مخلوق گشته و این اشاره است به بسیاری
امور غریبه و صنایع که هر یک از امور از جمله نعمتهای

بی منتهای الهیست از انجمله آنکه با کمال جثه و توانائی شتر
نهایت اطاعت و فرمان برداری دارد و صبر بر گرسنگی و
تشنگی مینماید چنانکه عربان گویند که یبلغ ظماء عشرا
یعنی تشنگی شتر تا ده روز هم میکشد و هیچ حیوانیرا در
بیابانهای کم آب و علف بی مدد کاری آن میسر نمود زیرا
نیست و بهترین رنگهای شتر سرخست فامّا در حدیث
آمده که شتر سرخ رنگ کوتاه عمر تر میباشد و شتری که بد
هیات و کریه صورت باشد عمرش دراز تر میباشد و
ارباب این فن عمر شتر را تا صد سال هم نقل کرده اند
در بر آمدن و افکندن دندانها بهمان ترتیبست که در
اسب مذکور شد و اگر پدر و مادر شش هر دو جوان باشند
یکسال تقدیم و تاخیر میشود چنانکه در سال ششم عمر
افتاده عوض بر میآید و در سال هفتم و هشتم تا نهم دو
دندان دیگر بر میآورد و تمام دندانهایش در طرف زیرین میباشد
و همچنین فیل و حیوانات سم شکافته در طرف بالا
دندان نمیدارند و شتر هم چون اسب بر چند قسم است

عربی و ترکی و قسمی دیگر نیز میباشد که آن در کشیدن
بارهای سنگین کمال توانائی و قدرت دارد اما در
رفتار بجلدی شتر عربی نیست و در هوای گرم زود خسته
میشود و اکثرش چون استر منقطع النسل میباشند
و اگر نسلی هم از ایشان بهم رسد بد خلق و بیفاید
خواهد بود و دیگر از جملهٔ مراکب فیل است و با کمال
قوت و توانائی باندك فرصتی تربیت میپذیرد و فرمان
بردار میگردد و در طریق صید کردن و بدست آوردن
او آنست که گودالی بر سر راهش کنده خس و پوش نمایند
و چون در آنجا افتد باید یکدو نر بگذارند تا کرسنگی و
تشنگی بر وی غالب گردد آنگاه شخصی برود و با چوب
و سنگ انواع رنج و آزار او رسانند و مقارن آن
شخصی دیگر برود و آن شخص را از و دور کند و اظهار
مهربانی نماید و او را علف دهد و نزد دیگری بهمان
نوع بعد از رنج شخص دیگر برود و همان قسم
مهربانیها بکند چون مکرر باین معنی متحقق شود

بآن شخص

با آن شخص الفت کرده و در حرکت و سکون بیرون آمدن
می آید و باندك اشاره ادراك مطلب مینماید و آنی
برد و قسم است قسم اول آنکه در سرخرطوم دو زبادتی
مانند انگشت دارد و قسم ثانی یکی و هر دو خصوص اول در
نهایت توانائی دارند اما اگر آفتی بخرطوم او رسد زود
عاجز میشود و از اینجهت در جنگ چندان نفعی ندارد
و گاه باشد که مضرت عظیم رساند چه اگر از لشکر دشمن
زخمی بر خرطومش رسد بسا باشد که همان لحظه
باز گردد و متوجه قلب سپاه خود شده تمام لشکر را در هم
و پریشان کند و در تفاسیر و احادیث چنین مذکور
شده که در سال تولد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
پادشاه حبشه با لشکری انبوه متوجه مکه معظمه گردید
و فیل توانمندی که نامش محمود بود بقصد خرابی خانهٔ کعبه با
خود داشت چون در حوالی مکه رسیدند شتران عبد المطلب را
در چراگاه دیدند و بغارت گرفتند چون این خبر عبد المطلب رسید
متوجه آن سپاه شد و ایشان او را با کمال تعظیم و توقیر

داخل بارگاه سپاه لار خود کردند و گفتند که بچه مطلب آمده
فرمود که بجهت باز خواست شتران خود آمده ام سالار از آن
گفتار در تعجب شد و گفت من بقصد خرابی خانه که اهل مکه
آنرا میپرستند آمده ام و تو سالار و سرکرده ایشانی اگر آنکه
درخواست خراب کردن آن میکردی قبول میکردم شتر چند
چه باشند فرمود که من خداوند شتر انم و خانه که بعبد خداوند
دارد این بگفت و شتر انرا کرفته باز کشت در اثنای راه
بآن فیل رسید او را آواز داد و فرمود که ای محمود هیچ
میدانی که ترا چه کار آورده اند فیل بالهام آلهی سر خود را
اشاره داد که نمیدانم گفت آورده اند که خانه خالق
خود را خراب کنی فیل باشاره سر نمود که خواهم کرد پس روز
دیکر که سپاه قیامت اثر برنشانید و متوجه حرم محترم
کردید چون بظاهر آن رسید فیل بایستاد و چند شتی و
تلاش کردند پیش نرفت ناچار او را کذاشته خود ها متوجه
کار زار شدند که در این اثنا سپاه خداوند تعالی بصورت
مرغان هوا ظاهر و پدید اشدند و هر یک سنکی در منقار

داشتند

داشتند
بمقدار عدسی آنها را بر سرهای ایشان میزدند چنانکه
از میان پاهاشان بیرون میرفت و در لحظه آن سپاه
روسیاه را هلاک کردند مکر نفری که ماند کریخته این
خبر بحبشه برد و چون حکایت را با نجام رسانید یکی
از ان مرغان پدید اشد آن نفر نمود که آن مرغان بدین
شکل بودند در این سخن بود که سنک ریزه را زد بر سر او
و او را نیز بجهنم فرستاد و در حدیث آمده که بر هر سنکی
نام آن کشته نقش بود و آن اشاره باین واقعه است
که در قرآن مجید خطاب بجناب حضرت رسالت وارد شده
که الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل **مرحلهٔ سیم** در
معالجات امراض و این نیز بر نه باب مشتمل است **باب**
اول در امراض سر و چشم بدانکه ناخنه پردهٔ شفیقه است
بر اطراف چشم که بسبب هوازدکی بر روی حدقه میآید
و آنرا میپوشاند پس باید که چون از کوشهٔ چشم ظاهر شود
قبل از آنکه بحدقه رسد علاج آن بکنند باین طریق که
اسب بانزمین نرم خوابانند و سوزنی در زیر آن پرده

کرده با ابریشم یا با مو ببندند و یا تیغی تند بزنند
و آن موضع را بروغن کنجد چرب کنند و دستمالی بر
چشمش ببندند که دو سه روز از هوا محفوظ باشد
و بعضی از بریدن نمک کوفته و بیخته میپاشند و
بعضی گفته‌اند که محتاج ببریدن نیست زعفران
و مشک و سنبل و صبر و نیل اندروت از هریک
یکدانک و پوست هلیلهٔ زرد دو دانک مجموع را
نرم و صلایه کرده با عسل صاف معجون سازند و مکرر
با پر یا میل بچند دفعه در چشم او کشند و این معالجه آب
سیاه و سفیده را نیز زایل میکند و اگر ناخنهٔ سرخ رنگ
باشد یکدرم کژدم را خشک کرده بسایند نرم و چون
سرمه چشم او کشند و اگر سبب سرخی در چشم افتادن
یا برهم خوردن در جائی سخت افتادن باشد بعد از
خون گرفتن آرد جو و تخم مرغ را مرهم کنند و بر چشم او
ببندند و اگر آشفتگی چشم از علت گرمی هوا باشد پوست
هلیلهٔ زرد و کف دریا و زرده چوبه و نبات سفید و مساوی

یکدیگر کوفته و بیخته چون سرمه در چشم او کشند اما بدانکه
اگر سفیدی از آنست که لکهٔ افتاده استخوز سر آدمیرا
نرم بسایند و به بیزند و سه روز بر چشم او کشند
و بعضی گفته‌اند که موی سر آدمیرا در کوزهٔ سفالین
کرده سر کوزه را بگل محکم بگیرند و یکشبانروز در تنور
گرم گذارند تا بسوزد آنگاه چون سرمه آنرا سائیده
در چشم او کشند اما درین علت علاج دیگر پوست
تخم شترمرغ پوست تخم مرغ آبی از هریک یکمثقال دیگر
استخوز کرده ران خرگوش صدف سوخته کف دریا از
هریک یکدرم و مشک و کافور از هریک نیم درم سائیده
در چشم او کشند ایضا علاج دیگر پیه خرچنگ و روغن
کنند تا با عسل آمیخته در چشمش کشند علاج دیگر صبر و زعفران
و کف دریا هم مساوی صلایه کرده و فتیلهٔ پنبه بعسل
آلوده کنند و اجزای مذکوره را بدان فتیله پاشیده
در چشمش گذارند علاج جراحت و آب سیاه بدانکه پوست
جوز ابریان کرده بروغن کاو بسرشند و بر خرقهٔ مالیده

بر چشم اسب بندند و پنج روز بگذارند بعد ازان زنجبیل
و نبات و فاسله از هر یک نیم مثقال با یک انگر عفران
رد و جو مشک عجین ساخته بر بندند و پنج روز
دیگر بگذارند و درین ایام گوشهای اسب را از بیرون
و اندرون بروغن کاو چرب کنند و دیگر علامتی که اسب را
درمیان آب روان داشتن بجهت دفع آب سیاه نافع است
علاج شبکوری بدانکه خرناب جگر گوسفند و خون
کبوتر را با روغن گنجد آمیخته در حوالی چشمش بمالند و
چند قطره هم در چشمش چکانند علاج امراض سر و آن
بر چند گونه است اول آنکه خلط فاسدی در دماغش
بهم رسد علامتش آنست که بدن اسب خشک و گرم
کشیده شود و به آب خوردن چندانی رغبت نکنند
معالجه آن زعفران و نوشادر از هر یک دو درم
کوفته پانزده درم شکر معجون سازند و چهار روز
بخورد ش دهند و حریق سیاه و بسباسه و نمک پاری
از هر یک دو درم صلایه کرده درمیان نی کنند و در

بینیش بدمند و سر او را در بالا دارند تا اثر دارو
بمغز سر او رسیده آب از چشمش ظاهر شود و بعد از
سه روز نرده تخم مرغ با روغن تازه بکلویش ریزند
واگر در سرش خلط سودائی باشد علامتش آنست که
پیوسته چون آدم وسواسی سر جنباند و چشمش تیره و
تاریک شود علاجش شاه تره و نرده چوبه و شکر سفید
ده درم و سپند و جوشیر از هر یک پنجدرم زعفران و
قرنفل از هر یک دو درم مجموع را در دو رطل آب
بجوشانند تا به نصف آید پس بر سه قسم نموده هر روز
قسمی در کلویش ریزند علاج دیگر آنکه هفت روز هر روز
چهار رطل شیر بگیرند با یک رطل شکر بیامیزند و بدهند
واگر چنانچه بعد دیوانگی رسیده و بیهوده لگد زند و
دندان گیرد از هر دو شقیقه اش خون بگیرند و پیه خرس
در شراب کهنه جوشانیده حقنه کنند و پیه بز کوهی را
با کلاب و کافور و بول الاغ آمیخته بکلوی اسب بریزند
و تمر هندی و پوست هلیله سیاه را در آب جوشانیده حقنه

کنند واگر اورا چرک اندر بینی رود و در رفتار پارا بزمین کشد
قسط سفید و لبان را در روغن جوشانیده قدری بگوش
و دماغش بریزند و تتمه بر سر و سائر اعضایش بمالند و
دیگر اگر چشمش درم داشته باشد برگ نارنج و سرکه و
روغن و حنظل از هریک یکرطل با قدری سیر و پیشکل کوفته
بکوبند و تمام بدن او بمالند و دو طرف شانه را بشکل
صلیب داغ کنند و اگر خون از بینی او آید بیخ دم را قایم
باید بست و بدانکه در تر کام بهترین معالجات آنست
که دو دیچو بکوبند دماغش بر سانند و روغن کاو در
دماغش چکانند و نرده تخم مرغ با روغن آمیخته در
گلویش بریزند و اگر چنانچه هوا گرم باشد بنفشه و کافور
و زعفران نیز داخل کنند و گاهی بسبب آب سرد یا هوای
سرد که بعد از سواری و حرکت بسیار بر اسب واقع میشود
شود این علت بهم میرسد که برد و طرف در زیر سوراخهای
بینی دو برآمدگی مانند استخوان بهم میرسد و قسمت
میزند و میخوابد و اگر زود علاجش نکنند هلاک میشود

علاجش آنست که آن دو موضع را بشکافند و آن بر آمدگیرا
بیرون آورند و نمک در جای آن پر کنند باب دیم در
معالجهٔ امراض حلق و سینه اما بدانکه جزام علاجش
آنست که زبان سیاه شود و چشمها بگود افتد و آب آید علاجش
آنست که ده دانه سیر را در سی درم روغن جوشانیده در
گلویش بریزند و آب و جو را که تر از عادت بدهند و اگر
زبانش سرخ و آماسیده باشد مویزدانه بیرون کرده
و حلبه بان برده تخم مرغ بدهند و دیر علت سرفه اگر با
هوا نزدیکی باشد در طرف شبها زیاده میشود و آب از
بینیش می آید علاج آنکه هفت تخم مرغ در سرکهٔ بسیار تند
در یکشبانروز بگذارند تا خوب نرم و نازک شود پس در
وقت کر سنگی بیکان بگلوی اسب افکنند و چون
بدانند که هظم شده قدری مویز را دانه بیرون کرده
با رازیانه و عسل و روغن شیر فتنه مجوز ساخته بدهند
و در این علاج اگر از اقسام صرفه را نافع باشد و اگر
صرفه بسبب حرارت باشد در تر و هوای گرم زیاده

میشود علاجش آنکه سه رطل سپستی و یک رطل شکر
و سه درم کتیرا با یکدیگر ممزوج ساخته بکلویش ریزند و
سرفهٔ کهنه را شراب و روغن کاو با یکدیگر ممزوج نموده
نیم گرم بکلویش ریزند و اگر سرفه بسبب آن باشد که
چیزی مانند پر یا غیر آن در کاه و علف بوده بکلویش
جسبیده علامتش آنست که پی در پی سرفه میکند علاج
آنکه دهان اسب را کشوده ملاحظه نمایند اگر پیدا و ممکن
باشد بیرون آورند والّا چند روز نرم پرستی و علف
تازه بدهند که نافع است و کاه هست که هوا زدگی
باعث سرفه نشود فاما اندرون و کلو و رم کند چون
خناق و گرفتگی در سینه بهم رسد که قدرت بر شیهه
نداشته باشد و این مرض را سقاوه گویند اگر بزودی
علاج آن نکنند هلاک شود و اکثر اسبان گرم سیر را
که ببلاد سرحد آورند بسبب هوا یا آب سرد در وقت عرق
این علت حادث میشود علاج آنکه حوالی سینهٔ او را چرب
کنند تا ماده میل بیرون کند و چون نرم شود نیشتر زنند

تا هر کی و کثافتی که داشته باشد دفع شود پس داغ کرده
بر نمک و نمک کوفته پر کنند و قسم دیگر از هوا زدگی میباشد
که آن باعث خشکی و گرفتگی در کردن و گوش و سینه
میشود و سرش بزمین نمیرسد و چشم نتواند بر هم زدن
گوش و چشم بسوی دم مائل دارد و این قسم را قصر گویند
علاجش آنکه سرهای گوش او را هشت جا داغ کوچک
نهند و بعضی پشت گوش و سر دوش و میان پشت
و راستخوان دم را نیز با آهن گرم میتر سانند و در خانهٔ
گرم تاریک باید بست و قدری سرکه را در روغن جو
شانیده تمام بدن او بمالند و نمک هندی و حلیتش و
زیرهٔ کرمانی و کافور از هر یک دو دانک و هلیلهٔ سیاه
پنج درم کوفته با موم کداخته بیامیزند و بخوردش دهند
و در چند روز بعوض علف زرد کاریزه کرده بر روی
زمین ریزند تا کردن را بلند کرده بخورد نهایت چیزی در
زیرش باشد که آن زرد ناک بخاک و کل آلوده نشود
و دیگر آنکه اگر در وقت گرم بودن و عرق آبش داده باشند

آن باعث گرفتگی سینه او شده باشد چنانکه چشم و گوش
او بحال خود باقی باشد اما چون لحظه بینی او را بگیرند
و رها کنند نفس نزند و پره های بینی نجنبد و اعضا خشک
کند و گردیدن بجانب چپ و راست و شوارش باشد
علاج آنکه از ان دو رگ که درمیان دو ران است
بکشایند و نیز دو رگ که میان دو دست بر بالای
زانو است بکشایند و از چهار رگ مقدار دو رطل
خون بگیرند آنگاه پشکل گوسفند را در آب حل کرده
بجوشانند و به تمامی اعضای او بمالند و چهار برگ
پیاز را کوفته قدری آب بران بپاشند پس بیفشرند
و شیره آنرا بعلقش بریزند و جو را نصف عادت بدهند
و اگر این حالت از جوخوردن بسیار یا از بیقوتی
بهم رسد علامتش آنست که سست و سنگین شوند
و اگر حرکت و سواریش فرمایند پیاپی بسکندری خورد
و بیاد اختیار افتد و آب از چشمش آید علاج آنکه دو
رگ که در سینه است بکشایند و دو رطل روغن

آمیخته بعلقش بریزند و آب سرد به تمام اعضایش بپاشند
و چند روز جو باز کرفته علف سبز بدهند و اگر آنکه چنان
شود که هر چهار دست و پایش خم شود و بزحمت سم
سم را بزمین رساند و قدرت بر حرکت نداشته باشد
و در سر کین انداختن بد شواری و ناله کند و این بدترین
مرضهاست علاجش آنست که اول پره های بینی او را
سوراخ کنند تا چند قطره خوب بیاید و بعد ازان سمهای
چهار دست و پا را بتراشند تا بعدی که خون ظاهر شود
و چند عدد آجر را کرده شیر تازه و سرکه کهنه بران آجرها
ریزند و در خرقه پیچیده بر بدن اسب گذارند و شیر و
سرکه بزمینی که با تش گرم شده باشد بپاشند و اسب را
چدار کرده بران زمین بدارند تا آن بخار بمیان سمهایش
دوده و این عمل را مکرر بکنند تا سه روز و بعد ازان دو رگ
که در بالای سم دست است یکرطل خون بگیرند پس دست
او را در میان خاکستر گرم گذارند تا خون بشود بایستد آنگاه
زاج و مازو را با قطران آمیخته نیم گرم بسمهای او بندند

اندازه

کرم

وهر روز آنرا تازه کنند تا وقتی که حرکتش منقطع شود و در آن
مدت بعوض جوعلف تازه بدهند **باب سیم** در معالجهٔ
قولنج و سائر بادها و اکثر امراضی که از این مقوله باشد از
خشکی طبیعت و پیچیدگی حادث میشود و بسا باشد که
از خوردن خاک شود علامتش آنست که بسیار خوابد
و غلطد و نفس تند زند و ناله کند علاج آنکه طنابی
بر کردن وی او افکنند و ساعتی تند بکشند که نفس را
بد شواری بکشد و پوست حرکت دهند و خار در زیر دم
و شکم او زنند تا آنکه باطراف جهد و لگد اندازد آنگاه
بوسیلهٔ عرق و حرکات آن ماده دفع شود و مقعد او را
چرب باید کرد و پیاز و سیر و صابون یا چیزی دیگر که تند
داشته باشد شیاف کنند بعد از ان نی یا چوب بیان
سوراخ در مقعدش گذارند که اگر نفخی کرده باشد
زایل گردد و اگر از خشکی باعث حبس سرگین شده باشد
دست چرب از روز مقعدش کرده بیرون آورند
و اگر میسر نشود آب زرنیخ و شیر و عسل نیم گرم علقش

دیزند و با شراب بی روغن و عسل نیم گرم حقنه کنند و شکم
او را بروغن و زهرهٔ گاو چرب کنند و دو مثقال سلیخه را
صلایه کرده با نی در سوراخ بینی او بدمند و اگر با آب گرم
نیز حقنه کنند بهتر است **علاج** دیگر آنکه نیم رطل روغن
زرد را با نصف آن سرکه و قدری بیخ مهلک درده رطل آب
جوشانیده و صاف نموده بخوردش دهند یا حقنه کنند و
اگر با علامات سابق شکم او برآمده باشد و پوست ناخن
بر پهلوها ی خود کند سه رطل شراب کهنه و یک رطل پیه گوسفند
و دو رطل آرد جو و یکمثقال حلتیت و پنج رطل آب با هم جوشانیده
و صاف نموده حقنه کنند و نیم مثقال زهرهٔ گاو را در یک
رطل آب کشنیز حل کرده بعلقش ریزند و علف تر بدهند **علاج**
دیگر آنکه موی زراد انه بیرون آورند و بادیان و سپندان را
کوفته با عسل معجون کنند و بخوردش دهند و اگر پیه خوک
میسر شود آنرا پخته نیز داخل کنند بهتر است و نافع تر
و اگر با این علامات خود بخود بی آنکه حرکت دهند بدنش
محرق کرده شود دو رطل بول آدمی و یک رطل آب کامه و نیم رطل

آب برگ کرنب و نیم رطل آب خیار مجموع را در ظرفی کرده
پنار در آن افکنند و تخم را از پانزده و حلتیت هر یک دو
مثقال
اضافه نمایند آنگاه جوشانیده و صاف نموده علقش
ریزند و بعد از ساعتی دو برگ که میان پایهای او
میباشد بکشایند و با نمک و آب نیم گرم حقنه کنند
و دست و پایها و زیر شکمش را چرب کنند علاج دیگر با یک
هرد و گوش او را داغهای کوچک بکنند و برگ زیتون تا
به نیشتر بکشایند و نیم رطل جبة الخضرا کوفته با یک
رطل روغن آمیخته بعلقش ریزند علاج دیگر آنکه با دیان
رومی و شکر سرخ را صلایه نموده و با روغن کنجد آمیخته
بعلقش ریزند و دیگر آنکه کاهی قوانج از هوای بسیار سرد
بهم میرسد علامتش آنست که کشادن دهان او
دشوار میشود و مویهای بدن او راست میگردد و آب
از چشمان او میآید علاج بیست مثقال قسط اسفید را
با بیست دانه سیر کوفته در روغن زیت بجوشانند و
بمالند و اگر سبب قوانج حبس البول باشد علاج

تمام

علامت آنکه هر دو پا را میکشاید بهیاتی که در بول کردن نمایی
اسب متعارفست و بسیار عرق میکند و می افتد و میخزد
علاج آنکه میلی را بمشک خالص آلوده نمایند و بسوراخ
ذکرش بدوانند و دست را بکل آلوده کرده لحظه لحظه
از بینی و دهنش با کفلش بمالند و اگر مادیان چنان شود دست را
چرب کرده بنمک و مشک آلوده سازند و باندرون
فرو کنند و در اسب نیز دست چرب باندرون مقعدش
کردن نفع دارد اگر ممکن باشد چه اگر مثانه از وضع خود
گردیده باشد درست میشود و اگر بول اسب قطره قطره
آید بجای آب شیر و روغن بدهند و در این امراض اکثر از
آب و جو پرهیز فرمایند و بعد از تشنگی و گرسنگی تمام
آب نیم گرم بدهند و جو را کم کم از عادت اما بهتر آنست
که نصف قدر عادت کندم را جوشانیده بعوض جو
بدهند و بعد هر روز قدری بیفزایند تا وقتی که بقدر
عادت رسد و بهترین معالجات در عموم امراض خصوصاً
رنجهای باطنی آنست که بدعا و تصدق متوصل شوند

علامت آنکه هر دو

چنانکه شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن طاوس
علوی قدس الله روحه در کتاب امان الاخطار
نقل کرده که شخصی این دعا را بر اسبی مرده خواند بفضل
الهی او باز زنده شد و دعا اینست اقسمت علیک
ایها العلة بعزة الله و بعظمته عظمة الله
و بجلال جلال الله و بقدرة قدرة الله و بسلطان
سلطان الله و بلا اله الا الله و بما جرت به الاقلام
و من عند الله و بلا حول و لا قوة الا بالله الا اقصرت
و معالجة سائر امراض باطنی اگر زحمتی پیشش رسیده
باشد علامتش آنست که در سینه چنان گرفتگی هم
رسد که چون او را از پای آخر باز کنند راه رفتن ها
دشوارش باشد و دست و پایش هم برایند فاما
چون چند قدم بروند آن حالت برطرف شود و لیکن
بلنگد علاج آنکه خونش بگیرند و نمک بر کوشت خوک
پاشیده بر آتش نهند تا بجوش آید آنگاه بسینه او
بمالند و او را در آبی عمیق بگردانند تا شناور شود و اما

محل مهر کتابخانه

تب کردن اسب علامتش آنست که سر و افکند و تمام
اعضایش سست باشد و چشم را خوابیده دارد و دست
و پایی او در رفتن مضطرب باشد و بینی او کاهی گرم شود
و علف کمتر خورد علاج آنکه نعل از چهار دست و پا باز
کرفته فقط و نمک بمالند و خون بگیرند و یکروز آبش
ندهند آنگاه چهار رطل موبز و پنج عدد خیار و نیم رطل
شاه تره را در ده رطل آب بجوشانند تا بده رطل آید
پس صاف نموده بحلقش بریزند و اگر خشکی بر مزاج
غالب کرده علامتش آنست که باریک و دراز کردد و سینه
او بیاماسد و بینی او خشک شود باید که یکشب خوراش
ازو باز کیرند پس روغن کاو و روغن کنجد از هر یک نیم رطل
بکلویش بریزند و موی سر بز را سوخته بسایند و با آرد
جو خمیر کرده بخورانند و چند روز علف تازه شب ندهند
و اگر بدون علت اشتهاء اسب کم شود چنانکه علف نخورد
یا بسیار روز از قرار عادت قدری کم کند باید که دود کاغذ
بدماغش رسانند و روغن بکلویش بریزند و با پنبه خرس

مثقال
وشراب کهنه حقنه کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک سه
طلیث یکمثقال هلیلهٔ زرد سپند از سرخ زیرهٔ
کرمانی نانخواهه سعتر از هر یک دو مثقال مجموع
کوفته و با شراب جوشانیده و صاف نموده بعلقش
ریزند و بدین دواها سه روز عمل کنند و اگر اسپری کرم
در شکم داشته باشد علامتش آنست که پوست در
بدنش خشک و موها راست شود و کردن بدیوار
مالد و علف بسیار خورد و بر تنش نیفزاید علاجش آنست
که یک رطل خرما و یکمثقال صبر را در شراب جوشانیده
وصاف نموده نیم رطل روغن اضافه نمایند و کلوتش
ریزند و یکرطل حسه و نیم رطل سپند ان با جو
یا کندم که در شراب جوشانیده باشند تا سه روز
بدهند علاج دیگر آنکه یکرطل مویز سیاه را دانه بیرون
آورده و یکرطل حلبه را با آب گرم شسته خشک سازند
و زیرهٔ کرمانی و بادیان و کشنیز خشک و نانخواهه
و خردل از هر یک پنج مثقال مجموع را کوفته با دو رطل

آرد جو

آرد جو بخوردش دهند و در وقت تشنگی آبی که کلهٔ گوسفند
در و خیسانده و مهرا شده باشد سرد کرده بعلقش ریزند
و اگر بسبب هوای بسیار گرم و یا حرارت مزاج ضعیف شده
باشد آرد جو و مویز و چینی را با دوغ تازه بیامیزند و
بدان حقنه کنند و قدری کافور در گلاب حل کرده بدماغش
زنند و سه روز پی در پی هر روز یکمثقال مویز در آب حل
کرده بگلوی او ریزند باعث تسکین حرارت میشود و
اگر مویز خراسانی باشد دو مثقال باید داد و اما اگر مویز
زیاده ازین باسب نتوان داد و اسپی که کرهٔ یا پر است اصلا
نباید داد که باعث قولنج و افیلج میشود و این از غرایب
مسایل طب است که ریوند در مزاج انسان باعث حرارت
و در مزاج اسپان باعث برودت است و اگر سردی هوا موجب
ناتوانی او شده باشد دو مثقال گرم بندند و یکدو روز
غسل نیم گرم و آب را زیاده بعلقش ریزند و جو را بشسته
کرده بدهند یا علف تر علاج دیگر آنکه یکدسته اسفناج
در روغن جوشانیده و صاف نموده بعلقش ریزند و چون

سفید و نوشادر از هر یک دو مثقال با پنج مثقال
شکر مجون کرده هفت حصه کنند و هر روز حصه
بخورد ش دهند اگر ضعیف شد نش بعلت ناهموا
دندانها باشد که بعضی زیاده بلند از بعضی باشد
و بعلت آن جو و علف را خوب نتواند خایید و هضم نشده
از معده اش گذرد علاجش آنست که آن چند دندان
ناموافق را بکشند یا بشکنند و بعد ازان روغن کرم
بجای آن بمالند و تا چند روز از آب سرد احتراز نمایند
و اگر اسبی علف آلوده بپول کرم خورده باشد و بخرد
شده خصوص در وقتی که آن کرم بمار خورده باشد تا
بعضی از جانوران و حشرات مسموم علامتش آنست
که زبانش زرد و دست و پایش مضطرب میگردد و در
رفتار می افتد علاجش آنست که دو درم شقیقه اش
بکشایند خونی مایل بزردی ظاهر شود آنقدر بگیرند
که خون سرخ شود و طریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل
کرده بحلقش ریزند و آبی که تمرهندی در ان جوشیده

سرد کرده داخل کنند و فاتا اگر این قسم رگها چندانی
ظاهر نباشد سر اسب را باید بزیر آورده بدستش
بندند که باعث ظهور آن رگها میشود و دیگر امراض
باطنی که در ظاهر علامت ها دارد هر یک در موضع خود
ذکر میشود **باب چهارم** در معالجهٔ او رام بدانکه ورم
سر و چشم اگر از خوردن علف خرزهره یا علفی چند دیگر
که در مزاج اسب سمیّت دارد حاصل میشود علاجش
آنست که از دو رگ شقیقه یکرطل خون بگیرند و کافور
در گلاب حل کرده بدماغش زنند و بیخ مهلک در شراب
جوشانیده بحلقش ریزند و آبی که تمرهندی در آن
جوشانیده باشند سرد کرده بدهند و اگر اندرونی کلوم
کرده باشد آرد جو یا آب سماق یا سرکه یا نارد انه ترش
خمیر کرده بدهند **و اما** ورم دوش و پشت که از کثرت
سواری یا هوای سرد در وقت عرق حاصل میشود علاجش
آنست که اول نمک و سیاه دانه را کوفته با روغن مالند
و پارچهٔ خیک پنبه را بروغن آلوده کرده یکشبانروز بر آن

بموضع بندند واگر بوطرف نشود حلتیت ولبان و
اشق ومرمکی کوفته باسریش مرهم ساخته مکرر بدان بندند
ودروقت بستن وکشودن باب نرم ساخته تا زخم
که مرهم زائل شود یا بکشاید وچرکی که داشته باشد تمام
بفشارند وآنگاه زنگار سوده بپاشند وهمان مرهم
قطران وصبر صلایه کرده باروغن بمالند یا آنکه خاکستر
وبول الاغ ممزوج کرده بمالند واگر زیر دست نزدیک
مرتنک بقدر لیمو ورم کرده باشد بشکافند ودم
چرک وخون که داشته باشد بفشارند وغمد را
بابرنگ کل خطمی کوفته آن زخم را پر کنند ودورش را
بشکل دائره کنند واما ورم خصیه علاجش آنست داغ
که درمیان نهر آبی سر بیالا اورا بر انند وزیره و
باقلاء خشک را کوفته بامویز دانه بیرون کرده وعسل
وروغن مجموع کرده به بندند ودیگر درورم ذکر بپیرمرغ را
در روغن زیت جوشانیده مکرر بمالند واما استسقا
علامتش آنست که شکم وسائر اعضا آماس کند وچون

انگشت بر آن آماس کند ازند وفرو نرود فرورود علاج
آنست که اورا در آفتاب گرم بندند وجلهای متعدد بر
پوشانند چنانکه سراپای او عرق کند پس زیر ناف او را
مقدار درد انگشت سوراخی باید کرد بقدری که فیتله کفتیر
داشته باشد تا زرد ابی که در زیر پوست جمع شده
بیرون آید وبعد ازان حرکت بسیارش فرمایند
تا تتمهٔ ماده جمع شود وآنگاه نفط سفید بر زخم بمالند و
دران ایام بعوض علف برگ ترب وبرگ کرفس بندند
واگر اینها یافت نشود تخم را در آب جوشانیده بعوض
بدهند وهمان آب را سرد کرده در وقت تشنگی کمتر
از عادت بدهند واما ورم زانو علاجش آنست که زانو
وخرما واگر فته بران موضع بندند واگر ورم سخت
باشد قدری حلبه نیز داخل کنند وبعد از سه روز
که ورم نرم شده باشد بر نشتر بشکافند وهر چرک و
خونیکه داشته باشد بفشارند واگر باین دارو نهانو
نشود پیاز نرگس را کوفته به بندند واگر بهیچ وسیله نرم

نشود داغ کنند و اگر در محل موی بالای سم را نرم کند
و چیزی آب بیرون آید و این علت اکثر در اسبانی که در
زمینهای نمناک پر آب و علف بچرند بهم میرسد علاج
آنست که زاج و مازو را کوفته با قطران کداخته بیامیزند
و بر تمام سم او بمالند و خیک پارهٔ بر شکل سفره بر سم او
بندند و اگر عضوی از اعضای اسب بدین سبب کزدم مار
یا سائر حشرات در هر کند سیر را کوفته با سرکه یا آب لیمو
بمالند و روغن بدماغش ریزند و دیگر طلا خون بگیرند
و اگر آن در مرد در حوالی سر باشد رکهای شقیقه و اگر
در هر وضع دیگر باشد رگی که در ان حوالی است بگشایند
و سیر و سرکه و خاک باران دیده بر تمام بدنش بمالند
و اگر در اعضاء اسب گرمی بهم رسد چون مرهم سخت
و این علت اکثر در پس دست بهم میرسد علاجش
آنست که مکرر با دست بمالند و باندازهٔ آن قلاری
سر پیچ کرده بر آنجا ببندند تا نرم شود و اگر با اینها
معالجه نشود پیاز نرگس و یکخصه گوهان شتر بکوبند

و مرهم سازند پس حلقه از آهن که دور آن مهره را
بگیرد بآنجا گذارند و آن مرهم در میان آن حلقه بر سر آن
مهره ببندند تا وقتی که نرم شود آنگاه شکافته بفشارند
و نمک پر کنند **باب پنجم** در معالجهٔ جراحات اسباب خصم
سردوش اکثر قابل معالجه نیست و اگر بسعی تمام علاج
کنند باندک سواری عود میکند و طریق آنست که
پای زخم را نیشتر زنند که مادهٔ میل بآنطرف کند و مرهم
بر بالای آن نهند و اگر کهنه شده باشد داغ چند بکنند
چنانچه تمام زخم را فرو گیرد و داروهائی که گوشت نو
میرویاند استعمال کنند و امّا سائر زخمها اگر گوشت
اطرافش فاسد شده باشد بر آن پونجهٔ خشک و نگاررا
صلایه کرده با روغن مرهم سازند و بر زخمش نهند تا
یکشبانه روز که گوشت مرده زایل گردد و سرکهٔ آب
خشک را بسوزانند و با روغن آمیخته بر ان زخم بندند
و اگر از اینها زایل نشود تخم بزرک و مغز پنبه دانه را
کوفته بهم بندند علاج دیگر آنکه چوب بید تر و پوست

خرزهره را بسوزانند و خاکستر آنرا با آب نمک بر زخم
بمالند اما تا نصف روز بیشتر نگذارند که استسقا نیز
نیز میخورد و اگر کرم در زخم بهم رسد اول آب پاک
بشویند تا خوب پاک شود بعد ازان آهک آب نادیده
مزاج را اصلایه کرده بپاشند و چون کرم و کوشت
فاسد در اطراف زخم نماند آنگاه که مطلب کوشت
تازه و ازالهٔ زخم باشد هلیلهٔ و پوست انار شیرین
و شب یمانی و کندر مجموع را کوفته باسفیده تخم
مرغ بیامیزند و یکشبانروز بران موضع بندند
و بعد ازان کشوده با آب نمک گرم بشویند و با دبیر
و روغن شیرهٔ بهمن جوشانیده چرب کنند و چون زخم
میل بخشکی کند قیر و موم و کندر را در سرکهٔ گهنه پخته بدستور
مرهم بگذارند و اما زخمی که از گزیدن سباع حاصل
شود بهترین علاجها آنست که هر روز چند
مرتبه با آب سرد بشویند و حلتیت در روغن
زیتون جوشانیده بمالند خصوصاً زخم پلنگ باید

که ضفدع را شکافته دران زخم بندند و اگر بسبب
افتادن یا صدمهٔ عضوی از اعضایش زخم شده باشد
سنگ مقناطیس را با آب بسایند و مکرر بران موضع
بمالند و باد نبیر چرب کنند و دیگر در زخم تیر و شمشیر علاج
آنکه کرم سرخی در زمین میباشد آنرا خشک کرده صلایه
کنند و بآن موضع بپاشند و نرماوند را اصلایه کرده با
عسل بیامیزند و بمالند و بدانکه هر کونه زخمی را از آب
و هوای سرد و بوی خوش پرهیز باید فرمود و دیگر چرب
کز با پوست خشخاش با سرکین بدماغ و عضو زخم
دار باید رسانید و اگر پیکانی یا استخوانی در میان
کوشت مانده باشد پنبه را به آب کامه تر کرده مکرر بر
آنموضع کذارند و دهن زخم را به پنبه خرس چرب کنند
و بعد ازان که آن بیرون آورده شد جای آنرا
بزردهٔ تخم مرغ و نمک پر کنند و در وقت حرب و
آلات حدیدی سنگ مقناطیس کار تمام تاثیر دارد
دیگر هر زخمی که بعد از التیام موبر نیاورد باید

تراشیده سم اسب سیاه را بسوزانند و صلایه کرده
با روغن زیت بر آن موضع بمالند و دیگر اگر جایی از
بدن اسب بی سبب ظاهری زخم شود و خون آید ماست
گاو را با حنا و خطمی آمیخته بمالند فاما این کوفته را
هر چند علاج نکنند بهتر است از بهجهت که باعث دفع
اخلاط فاسده و حفظ از سائر امراض است و دیگر
ترکیدن سم که آنرا شقاق و نمله گویند علاجش آنست
که آن شکافرا با آهک و نفط پر کنند و دنبه و
قطران را گداخته گرم و چوشان بران ریزند و روغن
بادام تلخ بمالند و مکرر سواری کنند و یکدو روز
جوندهند و شکر و خشخاش و روغن با هم آمیخته علفش
ریزند و چون شروع در جویدن کند فاما چند روز
قدری از عادت کمتر بعوض جو کشنیز خشک اضافه
کنند و پیکر سفندرا کرباس پیچیده بر ساق او
بندند که از ان قطره قطره بسم او می آمده باشد
و صبر کند و مزاج و پوست انار و مغز بادام تلخ را

صلایم

صلایه کرده با شیرهٔ عنب الثعلب و روغن آمیخته نیم
گرم چند روز بپایی بر سم و خرد کان آن بمالند و مرار
سنك سوده با روغن گل مالیدن نیز نافع است و اگر
سم از بی نعلی سائیده باشد قطران و نفط سفید را
جوشانیده بر میان سم او بریزند و آرد کندم را با پیه
گوسفند و آب کندنا خمیر کرده سه روز به بندند و زیر
پای و دست او سرگین بریزند باب ششم در معالجهٔ
جوشش و خارش و لکه اما بدانکه خنازیر دانه ایست
بقدر نخودی یا بزرگتر که در گردن اسب پیدا میشود
و اگر آنرا نوده علاج نکنند تمام بدن او را فرو گیرد و
باعث هلاك او شود و این مرض از خوردن سوسمار
کوچك حادث میشود علاجش آنست که آنموضع را
با تیغ بشکافند و آن دانه را بیرون آورند و زخم
با برك کنار کوفته پر کنند و اگر در نریدم او چنین
دانه بهم رسد و این علت اکثر در اسبان سفید پیدا میشود
علاجش آنست که بشکافند و آن دانه را بیرون آورند

وآب ليمو ونمك مكرر بمالند ودیگر سائر جوششها
كه تمام بدن را كرفته باشد علاجش آنست كه بقدر
يكر طل خون بكيرند وهمان خون را با لعاب خطمي سفيد
آميخته مكرر بر تمام بدن او بمالند واكر جوالي جوششش
تمام بدن او نرا باشد نمك را با روغن كاو بمالند
واكر دهن آن جوششها كشاده باشد در آب نرم
متعفن بيرون آيد نرم كاو نوشادر ونمك رقيق را
صلايه كرده بپاشند وصبر ونرنيخ وكل ارمني را
هريك دو مثقال با آرد جو آميخته بخوردش دهند
علاج ديكر آنست كه هر هر را بسوزانند وخاكستر
آنرا در آب كرده بخوردش دهند وپنج درم كوكرد
فارسي ومثل آن نمك ديكر طل روغن كنجد حل كرده
بر بدن او بمالند وبآب صابون نرم بشويند واكر
جوششي مايل بزردي بر ساق يا بر خرد كان دست وپا
حاصل شود واين نيز قسمي از شقاقست علاجش آنست
كه اول قدري خاكستر در آب كرم ريخته با آب سمان

دست وپاي او بشويند وهر روز نرد ومرتبه مرهم از
نرمكار وروغن زيت وموم بمالند وبسركه بشويند
ونكذارند كه دست وپا را بر آب كذارد ويكمثقال ايرموت
در دو روغ كه باينخ سرد كرده باشند ريخته بخوردش
دهند علاج ديكر آنكه مرد ارسنك وانتروت را اصلا
كرده با روغن كل سرخ بمالند واكر در زير خصيه
اسب دانها ظاهر شود مايل بسفيدي آن دانها را
بموي دم اسب ببندند وده روز بكذارند آنكاه انتروت
وجوز بوا بر روي آتش كذارند ودر زير آن بدارند
كه دودش بآنها رسد وشير وشكر وروغن زيت با هم
آميخته بكلوي اسب بريزند ودیگر هر قسمي از اقسام جوششش
كه كوشت حوالي آن خورده شده باشد واصل آن
جوششش كود افتاده وچون دانهاي زيره چيزي در آن
ظاهر باشد علاجش آنست كه زرنيخ سرخ وزرنيخ
زرد از هريك درمي وآهك را شسته چهل درم
مجموع را اصلايه كرده در سركه تند سه چهار مرتبه آنرا

بخیسانند چنانکه در هر مرتبه بقدر دو انگشت سر کرباس بالای داروها ایستاده باشد بعد ازان خشک کرده بار دیگر ضلایه کرده و هر مرتبه زخم را با شیر گرم تند تر کرده قدری ازان دارو پاشند و اگر مغز پنبه دانه ضلایه کرده بر آنجا پاشند نیز نافع است **و دیگر** هر اسپی که گرشود علامتش آنست که خود را بسیار میخاراند و مویش میریزد علاجش آنست که خونابه گیرند و غربال بدهند و قیر و خاکستر برابر موضع بمالند آنقدر که زخم شود پس سیاه دانه و نمک و اشنان را کوفته با روغن زیت بمالند و سپندان و کوکرد فارسی را ضلایه کرده با روغن شیرج بمالند **و دیگر** هر زنجار سوده با مغز سر کوسفند بمالند و هر یکی را برین داروها که مالیده شده در وقت شستن باید به آب صابون بشویند و اگر این مرض کهنه شده باشد هدهد را در آتش بسوزند و خاکستر او را با شراب و آب آمیخته در وقت تشنگی بخورش دهند و بدنش را

باب صابون بشویند و دواهای سابق را استعمال کنند **و دیگر** اگر موی ساق اسب بریزد و این کوفت نیز از اقسام شقاق است بعد ازان که مکرر باب صابون شسته باشند مغز ساق کاو و مغز ساق الاق و روغن کوهان شتر و پیه خوک را با یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند و اگر این دواها یافت نشود روغن پاچه نیز نافعست **و اگر** بر کود لب یا چشم یا سائر اعضا الکه با بهم رسد غوک را بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده بگل بگیرند و در تنور گرم گذارند تا بسوزد آنگاه خاکستر آنرا با روغنی که از بریان کردن بره چکیده باشد ممزوج کرده مکرر بمالند و سیاه تخمه را با روغن زیت مالیدن نیز نافعست **باب هفتم** در معالجهٔ متفرقهٔ امراض و عیوب و بالله التوفیق اگر سببش آب باشد که از جائی افتاده یا در اثنای رفتار دست و پایش بسود اخیه رفته و در بیرون آوردن آن رکبی از جای خود جسته

باید که از ساق تا دوش و کفل و دست بهمه جایش
بمالند تا معلوم شود که کجایش درد میکند پس آن
موضع را اول بروغن نیم گرم که پوست نارنج در آن
کوفته و سیر در آن جوشیده باشد چرب کنند
و اگر بآن زائل نشود زفت و موم گداخته با کرباس
بر آنموضع بندند و چند روز بگذارند و اگر بآنها
دفع نشود بشکل شبکه داغ کنند و اگر مادهٔ بعصب
حوالی خوردگان ریخته و آنموضع ورم کرده باشد
و این علت اکثر ببب نج و تعب بسیار حاصل میشود
علاجش آنست که در آب غلهٔ را حل کنند و چند دور
پنبه بمالند بعد ازان تراشهٔ چرم با سرش خمیر کرده
یکدو روز دیگر به بندند بعد ازان آنرا با آب نرم کرده
بکشایند و اگر هنوز ورم باقی باشد ابغیر خشک را
در سرکه خیسانیده چند روز دیگر به بندند و اگر
باین تدبیرها علت زائل نشود دیگ که بطرف بیرون
خورده گانست بکشایند چنانکه نیشتر از درک نگذرد

و پی را ضایع نکنند آنگاه اسب را آهسته حرکت فرمایند
تا هر مادهٔ که در آنجا جمع شده باشد دفع شود بعد
ازان چند عدد مکس سیاه را در قطران و روغن
بیوشانند و در کرباسی انداخته دو سه روز در آنموضع
بندند و هر روز با آب سرد بشویند و اگر مادهٔ باشد
و باین معالجه دفع نشود آهن پارهٔ گرم کرده باندرون
زخم فرستند که بسبب این حرارت جزب آن رطوبت
کند و دران ایام نگذارند که دست و پا را بندان
بخارد یا بر جائی بمالد علاج دیگر آنکه آنموضع را
باید داغ کرد چنانکه بعصب نرسد و پوست آن
نترکد و طریق داغ کردن آنست که اول قدری
قطران بمالند پس آلت داغ را بر بالای قطران
گذارند آنمقدار زمان که قطران در جوش آید
بعد ازان پیه خوک و روغن را با نمک آمیخته چند روز
بر روی داغ بندند و هر روز با آب سرد بشویند
چون اکثر اوقات این داغ را بشکل پنجهٔ قاز میکنند

از یخهت ترکان قازایاغی میکویند واکر این علت را
در اوائل علاج نکنند آن ماده رو بزبونر شدید
میشود تا آنکه شبیه باستخوان کردد واسب را
بلنکاند وبعد علاجش آنست که آنموضع را بشکافند
چنانکه آزاری بعصب نرسد وآنرا از میان عصب و
خودکان بیرون آورند وآن شکافته را بنمك پر
کرده کرباسی سخت بران بندند وبعد از آنکه هر اسبی که
سینه ورانش داغ کرده باشند ازین نوع تا ایمن است
از یخهت که راه ریختن ماده بسبب آن داغ مسدود
میشود واکر دست وپای اسب را ایستادن بسیار
ورم کرده باشد از پاشنهٔ او خون بکیرند وسبوسرا
با سیر جوشانیده بر آنموضع بندند واکر باعث لنکیدن
اسب حرکت عرق النسا باشد وآن رکیست در
اندرون ران که در اسبان لاغر ظاهر میشود وکرن
فربه شوند آن رك مخفی کردد وموضعش چون شکافی
درمیان دو کوشت که بهم پیوسته مینماید وعلاجش

آنست که هرکاه دست بران رك کذارند اسب بیتاب
میکردد علاجش آنست که دو جای را از انکه محاذی آن
رك باشد ومابین بقدر دو انکشت بود داغ نمایند
وازمیان آن دو موضع خون بقدر یکرطل بکیرند آنکاه
باکرباس محکم ببندند تا خون بایستد واکر سم اسب
آب آورده باشد علامتش آنست که از دویدن نتواند
نتواند کذاشت ودست بر آنجا کذارند کرمی
محسوس میشود واین اکثر از بستن جایهای غمال
حاصل میشود وعلاجش آنست که نعلش باز کنند
وسرکه تند بریزند وآنکاه بتراشند تا وقتی که خون
آید پس سیر کوفته وسبوس آرد بجوشانند وباکرباس
سه چهار مرتبه بر اصل سم ببندند ودر ریختن فقط
نیز کمال منفعت دارد **باب هشتم** در معالجات
علتهای متفرقه اکر در بدن اسب شیش بهم رسد
شب یمانی را سوده با روغن زیت آمیخته بمالند
در آفتاب کرم بکذارند آنقدر که عرق کند آنکاه آب

کرم بشویند واگر بعضی از تارهای موی دم کوتاه
و کنده باشد و چون بکشند بیخش سفید باشد
علاجش آنست که بعد از کشیدن زهیر و نمک و زهره
گاو بر آبار و روغن زیت آمیخته بر آنموضع بمالند اگر دم
اسب کرچک باشد و خواهند که نیکو شود لعاب
شیره خطمی اجوشانیده بمالند و سیکوفته را با پیه
گداخته یکشبانروز بر بندند و یکهفته هر روز نو بنهند
و قطران کرم بمالند و او را بر روی سرگین خشک
منزل دهند و او را دهند و حرکتش نفرمایند تا چند روز
و اگر بچه دان اسب از موضع خود بیرون آمده
و آویخته باشد با نمک و سرکه مکرر بشویند و روغن
بمالند و اگر مادیانی آبستن نشود آنگفت بمالند
فرجش کرده ملاحظه نمایند اگر بوکوشت پاره بر دو
طرف راست و چپ آن بوده باشد باید که دست را
چرب کنند و بمالند و فرجش کنند چنانکه به بچه دان
برسد و هر کشافتی که در آنجا بود باشد بیرون آورند

و مکرر آب بر آنموضع بریزند و اندرون را بشویند
تا وقتیکه هیچ کونه کثافت باقی نماند پس کیسر کوچکی را
که بر کوشه آن رشته دراز بوده باشد پر از پشم کنند
و باید که آنکیسه آنمقدار باشد که بعد از آغشتن پشم بقدر
لیموئی شود آنگاه بکجو مشک و بکجو کافور و بکدانک
زعفران و هفت دانه فلفل را اصلا بر کرده با پنج مثقال
عسل ورده مثقال کلاب مخلوط کنند و آن کیسه را در آن
شربت بخیسانند چنانکه هر قدر ممکن باشد جذب
نماید پس در میان بچه دان بگذارند و سر رشته را در
بیرون مردم یا جای دیگر محکم ببندند که باندرون
کشیده نشود بعد از آنکه کیسه از سر شب تا صباح یا از
صباح تا شام در آنجا بوده باشد اسب را حاضر سازند
آنگاه آن رشته را بدست گرفته و آن کیسه را بقوت تمام بیرون
آورند و همانساعت بزا بکشند که اینعمل باعث آن
میشود که فرج مادیان حرارت و خشکی بهم رساند
و نظفه رغبت جذب نماید و صورت بندد و باید

انکه آن رشته بقدری محکم باشد که در کشیدن کمتر
نشود و اگر اسپرز داشهوت غالب باشد و بدان سبب کشتی
و حرکات و اوازهای ناخوش کند عدسی سداب سیزاده
آب جوشانیده و صافی نموده و دو جو کافور اضافه
نمایند و باشکر بعوام آورده باب کرم حل کنند و بخورند
و از جمله ادویه که قطع شهوت باه میکند شاهدانه
و کشنیز و برانج و سرکه و انار ترش و شبت و نیلوفر و تخم خیار
و خرفه و هر کدام بطریقی که تا هست باشد بدهند و اگر از اینها
زایل نشود خصی کنند و بهترین خصی آنست که بزمین
نرم خوابانیده و دست و پایش را محکم ببندند و هر دو بیضه را
بدست گرفته و پوست بیضه و نسش را بشکافند و بیضه را
بیرون آورند و بعد از انکه هر دو بیضه را بیرون
آورده باشند آن موضع را بمهلک پر کنند و آهسته بحالی که
کسی سوار شود و حرکت دهد بعد از دو ساعت سر که
بسته باشد باز روز دیگر که چون پاشیده باشد بر هم
علاج کنند و دو سه روز از آب پرهیز فرمایند و اگر

فرمایند و اگر تشنگی زیاده شود کمتر آن عادت بدهند
و چون زخم بر شود سوار کوچک سبک بر نشستر
بآهستگی بر اند و بعضی گفته اند تا چهل روز سوار نکنند
بر نشینند و تا چهار ماه ندوانند و بهترین اوقات ایام
اعتدال هوا است و اگر وقتی دیگر ضرور شود هوا را نرم
و گرم پرهیز فرمایند و در این باب بکمال احتیاط نمایند

فصل شتر در بیان مجملی از اسباب پادشاه و ذکر تعویذات
قبل از این در مقدمه متعرض تحصیل زاد الراکب و تحصیل
اینها شده و قدری کلمات پیشینیان در این فن
تالیفها نموده اند و در شرح شباح زاد الراکب و کمیت
خامه را بهر سو دوانیده و سخنانکه شنیده اند همانا
در این سه مبالغه که عالم پیر ایه معموری نگفته اگر بر
سبیل ندرت و قلت از قبایل عرب اسپی یافت میشد
هر طرف از او صاف و شمایلش داستانها پرداخته
و با کره فیلی و ای لیلی از او نرواپت کوه نراخلاف
بر چهره این سخنان میکشیدند المنة لله از شکیبها

بدرجه اعلی رسیده و همتهای بلند کرفته عقول از ادراک
سر شتابش انفصام امور نیست آذر روز دخل اسباب حضرت
سلیمان را بکثرت نمیستوده اند که بعد از قضه قوت عالم
موازی یکصد راس بوده اند امر فرمود در جمع اسبان بادشاهی
بعد از انکه سه عشر الوف و مائه الوف بجمع رفته
باشد هنوز بقایای ان در اطراف عالم منتشر است بنا بر این
بر پیروی پیشروان لازم شد که از اجیان سرکار خاصه
شریفه که هر یک چون مرغ نامه بر بشتاب صرصر تیز تر
زاد الراکب بر بال پرواز دارد مجملی بکمند تحریر آید
از انجمله مادیان کامل و غیره که در محال مناسبه از
ممالک محروسه بضبط ایلچیان و سرکردکان امیر اخور
باشی صحرا مقرر است موافق لنجه عرض پوشیل ان
قرار نوشته کتابت و تصدیق مستوفیان ارباب التحاویل
بعد از وضع انچه بانعام داده شد بیست و هفت مزار و
هفتصد و هفتاد و یک راس و انچه از ابتداء پوشیل
تا انتهاء پیچیل بوقوف امیر اخور باشی جلو و تصدیق

و تصدیق سرکردکان هر طایفه از عساکر و قورچیان
و غلامان و تفنکچیان و توپچیان و الیتک اقاسان
و یساولان و قوشچیان و عملهٔ بنوات و ارباب قلم
و سایر عساکر منصوره و ملازمان از مقربان و اقایان
و اطبا و منجمان و شعرا و ندماء و ارباب طرب پیشه رو شد
موافق تصدیق دفتریست و یکهزار و هشتصد و نود و
هشت راس انچه بالفعل کرایام اقامت است و احتمال
سفر و حرکتی نمیرود در اصطبل خاصه حاضر است
از قرار نوشته مشرف اصطبل بتاریخ شهر رجب المرجب
سنهٔ احدی و مائتین و الف سال یکصد و شصت و یک شاهی صفوی
موافق تحاویل و انچه بجهت چاپاران و مرعیان
در کل احوال در عرض ممالک محروسه بدل و منزل بدل و بها
و الماده میباشد و فوت و خرج انها از تحویل و زیاده
و نقصان محال داده میشود چون لنجه منصوری از ان
بدفتر مناسبه ها بیرون نمیرسد و هر چه در محال باشد بحساب
عامل انمحل در دفاتر متعدده مشخص میشود زیان

کتابخانه
شیخ بهائی

خامه از شمارهٔ ان عاجز است و هم چنین نتاجی که بعد از
عرض نمبر سیده تا حال سال چهارم است و بتحمل اکر از اصل
بیشتر شده باشد